



۱۰۲

نوشته هائی در بارهء زنده گی، آثار، در مقام؛ در نقد از نوشته ها و زنده گی اش و در تمجیدها، در به "عرش" رساندن ها و تمسخرها و تکفیرها



۶

با این نوشته ها :

احمد کریمی حكاك : آشفنگی در فکر تاریخی

مجید یوسفی : یک شخصیت ملی بود (ناصر تکمیل همایون)

خسرو شاکری : پیوند تاریخ نگاری سنتی با مدرن

محمد توکلی طرقي : تاریخ نگار فکر آزادی

فرشاد قربانپور : غفلت آدمیت از دموکراسی

عبدالرضا هوشنگ مهدوی : مدیون آدمیت هستیم

کریم قصیم : به یاد دکتر فریدون آدمیت

مجید یوسفی : مجیز کسی را نمی گفت

آدمیت شناسی!



آشفستگی در فکر تاریخی

احمد کریمی حکاک

یکی از آخرین آثاری که برای اولین بار از سوی دکتر فریدون آدمیت منتشر شد کتاب کوچکی بود تحت عنوان «آشفستگی در فکر تاریخی» که در دوران انقلاب ۵۷ منتشر شد. این نوشته آدمیت، انتقادات بسیاری را برانگیخت و دهها نقد در این رابطه نوشته شد اما یکی از بهترین و قابل توجه ترین نقدها بر این کتاب کوچک یادداشت کوتاه دکتر احمد کریمی حکاک در ادامه آورده می شود. آشفستگی در فکر تاریخی جزوه ای است در ۲۲ صفحه، در انتقاد «از پاره ای نوشته های نامضبوط و آرای مغشوش و اغتشاش فکر تاریخی»، که چند ماهی از انتشار آن می گذرد، شورش بر امتیازنامه رژیمی تحلیلی است مستند از حرکت سیاسی که توسط مردم ایران بر ضد امتیازنامه دخانیات سامان یافت و به فرجامی پیروزمندانه رسید.

نویسنده هر دو نوشته، مورخ و محقق نامدار معاصر دکتر فریدون آدمیت است که آثار پیشین او چون امیرکبیر و ایران، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، اندیشه های میرزافتحعلی آخوندزاده و اندیشه ترقی و حکومت قانون، نه تنها نسلی از ایرانیان را با گذشته خود آشنا کرده است بلکه روش تحقیق در آن گذشته و آموختن از آن، را نیز به ایشان آموخته است. به دیگر سخن، آدمیت در آثار گذشته خود نه تنها مورخ بلکه آموزگار تاریخ نیز بوده است و این خصیصه است که او را وارث بلافصل تاریخ نویسان و تاریخ شناسان بزرگ معاصر در ایران کرده است.

در این دو نوشته نیز، آدمیت همواره آموزگار است، گیرم آموزگاری که برای لحظه ای پس از سالیان دراز آموزگاری، سرانجام از دست این همه شاگردان نایبرد، به خشم آمده باشد. آشفستگی در فکر تاریخی به ویژه این خشم استادانه را باز می تاباند و در آن روش استدلال کسانی که مورد انتقاد قرار گرفته اند هدف ملامت و عتاب نویسنده قرار گرفته است. نویسنده، آشفستگی در فکر تاریخی را ناشی می داند از «منته کردن قضیه های تاریخی، مسخ کردن واقعیات تاریخ، تحریف حقایق تاریخی، ... و در نهایت گذشته را در قالب تنگ مفروضات و معادلاتی گنجانیدن که مغایر روح تاریخ باشد» (ص ۱). و این بیماری را اساسا در کسانی همچون جلال آل احمد، مهدی بازرگان و در حاشیه، دیگران بی نام و نشانی که شاید در خور توجه نویسنده هم نبوده اند، پی گرفته است. در مورد نخست دو دفتر غرب زدگی و در خدمت و خیانت روشنفکران مجملا بررسی شده و یکی نوشته پریشان و سست مایه ای (ص ۸) تشخیص داده شده و دیگری چیزی نامنسجم تر و نامربوط تر از «زنبیل حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله» (همانجا) و در کل قضاوت نویسنده را درباره جلال آل احمد می توان در این جمله یافت.

در واقع مجموع عناصر سازنده هویت فرهنگی او و موثر در او، از نقطه اول تا آخر در جهتی نبود که او بتواند اصالتا در قلمرو روشنگری و روشنفکری گام نهد، و چون خالی از داعیه هم نبود، به پرخاشگری و عناد با آن برخاست، عنادی که در نهادش بود. لاجرم، هرچه بر ذهن کج و کوله اش می گذشت، بر قلم شلخته اش روان می گشت. غرب زدگی و کتاب روشنفکران (کذا) چیزی نیست، مگر ورزش کردن در بی دانشی و ظلمت بی حرکت.

در خصوص فرد دوم، نکته پیداست که انتقادات نویسنده را - که چون و چرا پیش به راستی درسی است در درست اندیشی تاریخی - یکجا می توان پذیرفت.

سخن بر سر چند نکته است: نخست آنکه چگونه است که در منطق تاریخی جامعه ما، کز اندیشانی چنین پرورده می شوند؟ آیا اگر در سال های دهه ۵۰-۱۳۴۰ بحثی باز و آزاد درباره غرب زدگی که کم مایگی اش از همان آغاز پیدا بود درمی گرفت و اگر اختناق شاهی، یا دستگاه سانسور ابلهانه خود، از نویسنده آن «گاو مقدس» نمی ساخت، امروز پس از گذشت دو دهه و پس از آنکه بسیاری از یاهوهای آن کتاب شعارهای سیاست بازان خرد و کلان این کشور شده است، موردی برای عتاب و خطاب مورخی چون آدمیت باقی می ماند؟ حقیقت این است که جلال آل احمد، به گمان این قلم، استعدادی در نثرنویسی و خلاقیتی در زمینه های ادبی داشت و در زیر پوشش سبک نویسندگی خود مفاهیم سطحی و هضم نشده ای را که دور از حیطه علاقه و دانش او بود به جوانانی که تشنه هر نوع نوشته ای یا شبه استدلالی در برابر دستگاه ستمشاهی بودند، القا می کرد. اما به گمان من قصد او در این کار بیشتر کاربرد این مفاهیم به مثابه حربه های فکری در برابر نظام سیاسی - اجتماعی کشور بود تا به انحراف کشاندن اذهان خالی و اثرپذیر. به دیگر سخن، غرب زدگی و در خدمت و خیانت روشنفکران نوشته هایی میانمایه بودند که در یک فضای باز می توانستند نقطه آغاز جدلی روشنگر و سازنده با هدف شناخت هویت فرهنگی مردم



ما باشند. حتی می‌توان استدلال کرد که در محیطی باز و آزاد در نهایت پویای فکری نویسنده نیز رفته‌رفته تصحیح و ای‌بسا که دیگرگون می‌شود، و امروز موردی برای خشم روشنفکر فرزانه‌ای چون آدمیت باقی نمی‌ماند.

در مورد آن دیگری - و آن دیگران - بر آنچه آدمیت گفته است چیزی نمی‌توان افزود، جز آنکه نتیجه آنگونه بینش سیاسی هنگامی که به صحنه عمل وارد می‌شود چنان درگیر خطا می‌گردد که گاه حتی می‌توان به مثابه خیانت نیز از کردار او تعبیر کرد.

سخن آخر اینکه دکتر فریدون آدمیت در عین خشم نیز همه‌جا جانب انصاف را نگه می‌دارد و با توسعه روشنفکرانه با گروه‌های گوناگون سیاسی روبه‌رو می‌شود و همواره در قضاوت به دور از برچسب‌های رنگارنگ و پرونده‌سازی‌های سیاسی به استدلال و تحلیل می‌پردازد. خواندن آشفتگی در فکر تاریخی و شورش بر امتیازنامه رژیم درسی است در آشنایی با تاریخ و تاریخ‌نویسی از یکسو و برخورد صادقانه و مستدل روشنفکری با فضایی ریز و درشتی که بر دیروز و امروز میهن ما گذشته و می‌گذرد، از سوی دیگر. نوشته دوم را در فرصتی آینده بررسی خواهیم کرد و چشم انتظار نوشته‌های دیگر استاد خواهیم ماند.

یک شخصیت ملی بود

(ناصر تکمیل همایون)

مجید یوسفی

بررسی آثار و سبک تاریخ‌نگاری دکتر فریدون آدمیت را در گفت‌وگو با دکتر ناصر تکمیل همایون از تاریخ‌نگاران و تحلیلگران مسائل تاریخی هم‌عصر آدمیت مورد بررسی قرار دادیم. در این گفت‌وگو تکمیل همایون همواره به ستایش از تاریخ‌نگاری و شیوه تحقیق آدمیت می‌پردازد. از نظر او آدمیت یک شخصیت ملی و ناسیونالیست بود. تکمیل همایون نثر فاخر آدمیت را نیز از جمله مصادیق برجستگی این تاریخ‌نگار برجسته معاصر می‌داند. آنچه که برای من مهم است اهمیت آثار و نوع نگارش آقای آدمیت است. به روایت و اعتقاد پاره‌ای از اندیشمندان او نوعی تاریخ‌نگاری مدرنی را در ایران رایج کرده که پیش از او و حتی تا اندازه‌ای قابل ملاحظه‌ای پس از او در ایران مرسوم نبوده است. اینان معتقدند که آدمیت از معدود مورخان ایرانی در دو سده اخیر است که بدون سند تاریخی سخن نگفته است پرسشی که در اینجا مطرح است این است که تمایز آقای آدمیت با احمد کسروی، اقبال و کمی نزدیک‌تر اسماعیل رضوانی در نوع تاریخ‌نگاری در چیست؟

مقدمتا باید عرض کنم درباره شخصیت سیاسی، علمی و فرهنگی یا نباید سخن گفت و باید گذاشت تا زمان آن فرا برسد بعد لب به زبان گشود یا اگر صحبتی کرد باید همه مسائل را بازگو کرد. در واقع، در قضاوت افراد باید این بخش را نیز گفت. ما نباید تنها مسئله پول گرفتن را مد نظر داشته باشیم. من این نکته را از استادم دکتر صدیقی آموختم و سعی می‌کنم که اینگونه نیز باشم. در مورد آدمیت من هیچ‌گاه با ایشان حشو نشرو نشری نداشتم و تنها با آثار ایشان آشنا بودم. من در محفلی نبودم که ایشان هم در آن بوده باشند. تنها یکی، دو بار ایشان در «موسسه مطالعاتی و تحقیقات اجتماعی» بودند.

کدامیک از کتاب‌های ایشان را خواندید؟

من همه کتاب‌های ایشان را بدون استثناء خواندم. من تقریباً از همه کتاب‌های ایشان سود بردم. اول آنکه ایشان تحت تأثیر آموزش‌های خانوادگی بودند. هم خودش و هم خانواده‌اش تعلقات شدید سیاسی داشتند. عضو یا عهده‌دار گروه «جامعه آدمیت» یا «مجمع آدمیت» بودند. مهمتر از همه اینها این بود که آدمیت و پدر ایشان در ارتباط دائم با مشروطه خواهان بودند. دوم، ایشان عضو وزارت امور خارجه و یک دیپلمات کهنه‌کار بود. به همین دلیل هم به اسناد و مدارک دسترسی داشتند که مورخان دیگر هرگز به آن دسترسی نیافتند. هنوز هم در دوره پس از انقلاب و حاکمیت جمهوری اسلامی برای دسترسی به مدارک و اسناد وزارت خارجه دشواری‌های زیادی در کار است و به دلیل همان قدرتی که هم وجود داشت ایشان به سهولت می‌توانست به اسناد و مدارک کتابخانه دیگر هم دسترسی داشته باشد حتی به اسناد و مدارک خانواده‌ها هم دسترسی داشت.



شما می‌خواهید بگویید که اگر جنابعالی بخواهید به آرشیو خانوادگی مهدوی دست یابید این امکان را ندارید اما آدمیت دسترسی داشت؟

مرحوم اصغر آقای مهدوی به من اجازه می‌داد. اما برای هر محققی این امکان میسر نمی‌شد. بعد فقدان ابزار و وسایل امروزی جهت خواندن مدارک مانند: زیراکس، کپی و دیگر موارد به اهمیت و کوشش آقای آدمیت می‌افزاید. بنابراین باید خیلی شاکر و سپاسگزار آدمیت باشیم که ایشان با سختی آن اسناد و مدارک را پیدا می‌کرد و می‌نوشت. اما امروز وزارت خارجه اسناد را چاپ می‌کند و چاپی در اختیار ما می‌گذارد.

آن زمان این امکان برای مورخان دیگر نبود؟

اگر هم اجازه می‌دادند کلی گرد و غبار روی آن اسناد پوشیده بود که خیلی زحمت می‌خواست که محققی اینها را از هم تفکیک کند و آدمیت در چنین شرایطی به این اسناد دست پیدا کرد و ما کمتر مورخی را می‌شناسیم که چنین موقعیتی داشته باشد.

سوم اینکه آدمیت تحصیل تاریخی خود را در خارج از کشور انجام داده بود که چه تاریخ سیاسی و چه فلسفه تاریخی خود را در خارج از کشور به اتمام رساند. ایشان در این مسیر يك استحكام فكري و منطقي جديد علمي پيدا کرده بود که این حالت را دانشجویان امروز ندارند. حتی خیلی از استادان ما هم ندارند، ولی آدمیت رفته و آن را از مراکز علمی جهان به دست آورده بود. شاید نکته مهم دیگر این بود که آدمیت به زبان‌های خارجی مسلط بود. برای ما واجب است که برای فهم بیشتر به تاریخ معاصر باید حتما انگلیسی، روسی و حتی آلمانی را بدانیم تا از تاریخ معاصر مطلع شویم. اگر ندانیم کار ما ناقص است و مرحوم آدمیت در این مورد برجسته بود و زبان خارجی خوب می‌دانست و می‌توانست از منابع خارجی استفاده کند. از آرشیوهای خارجی استفاده کند و مسئله دیگر اینکه خود آدمیت می‌نویسد که دوران علامه‌ای تمام شده است و به این مسئله عمل هم کرده است.

منظورشان از علامه‌ای چیست؟

منظورشان این است که مثلاً عباس اقبال به خیلی از حوزه‌های تاریخ معاصر علاقه نشان داده و آثاری دارند. اقبال درباره عبید زاکانی هم نوشته و راجع به ایران ساسانی، مغول و گنبد سلطانیه هم آثاری دارد اما آدمیت روی يك موضوع ماند و تتبعات زیادی انجام داد. تحقیقات ایشان در مورد تاریخ معاصر قاجار ایران از اول قاجاریه به بعد بود. اگر هم به مباحث دوره‌های دیگر هم پرداخته بیشتر برای کشف روابط که در تاریخ قاجار مطرح بوده این تحقیقات صورت گرفته است. در واقع فقط برای تهیه مطالبی است که بتواند این دوره مورد نظر را روشن کند ولی به دوران خیلی قدیم رجوع نکرده است. مثلاً بیاید و کتابی درباره مزدک بنویسد یا کتابی درباره آقاخان نوری این کار را نکرده است. حالا يك بحثی هم در رابطه با یونان و روم داشته که بیشتر در آن تحقیقات می‌خواسته این دوره را بشکافد آن هم از لحاظ نوسازی و مدرنیسم بود. مسئله دیگری که باید بیان شود این است که اصولاً تاریخ‌نگاری ایران ما يك خاستگاه ادبی داشته است یعنی از ادبیات شروع کرده به تاریخ معاصر رسیده است. مرحوم دکتر سید جعفر شهیدی يك روز برای من تعریف می‌کردند که برای ایشان تعریف می‌کردند که حالا که دانشگاه تهران را ساختیم چه کسانی بیایند در آن درس بدهند. دست‌اندرکاران وقت دانشگاه تهران می‌گفتند: دستور زبان را به میرزا عبدالعظیم خان قریب می‌دهیم درس بدهد، فلسفه را می‌دهیم آقا سید احمد اعصار درس بدهد. شعر، بدیع و قافیه را هم فروزانفر درس بدهد، اما درس تاریخ را که همه ما بلدیم.

اهمیتی به تاریخ‌نگاری نمی‌دادند؟

بله، تاریخ را يك علم مجزا نمی‌دانستند و گمان می‌کردند که این بخش را همه می‌توانند آموزش بدهند و معتقد بودند هر کسی می‌تواند مورخ شود. بنابراین بیشتر آنان خواسته‌هایشان ادبی بود. مثلاً عباس اقبال و محمد قزوینی می‌نشستند هزار بیت را تصحیح می‌کردند یا مرحوم کسروی روحانی و طلبه بود و از آنجا به تاریخ رسیده است اما آدمیت خاستگاه اجتماعی و سیاسی داشت. در اینجا می‌توان فهمید که آدمیت با بقیه متمایز بود و ویژگی به‌خصوصی داشت که من در پیوند با فلسفه و تاریخ سیاسی این جملات را از وی نقل و قول می‌کنم. ایشان نوشته است: «تاریخ سیاسی و فلسفه سیاسی را معمولاً جدا از هم مطالعه می‌کنند اما اگر جوهر فلسفه سیاسی ماهیت و تنظیم قدرت باشد و جوهر تاریخ سیاسی به‌کار بستن قدرت تاریخ سیاسی و فلسفه سیاسی الزاما به هم پیوند نمی‌خورند. چنانچه اتهامات فلسفه سیاسی را حوادث و اتفاقات سیاسی می‌تواند روشن نمایند و حادثه‌های سیاسی بدون زمینه فکری آنها قابل درک و سنجش نیستند و این به کلی با آن معنی که باید از تاریخ درس بگیریم تکرار مکررات است با آن حرف‌های دیگران متفاوت است» این یکی از ریشه‌های کارش است.

یعنی خود مرحوم آدمیت کمتر به فلسفه سیاسی پرداخته و بیشتر به تاریخ سیاسی پرداخته است. فکر می‌کنید که برای يك جامعه‌ای مانند ایران کداميك بر دیگری رجحان داشته باشد؟

من فکر می‌کنم که هنوز تاریخ سیاسی اهمیت بیشتری داشته باشد.



در تاریخ نویسی آدمیت بیشتر تابع چه مشرب فکری است؟ این را در آثارش می‌توان یافت؟

آدمیت که از ایران رفت و تحصیل خارجی کرد با شخصیت‌های بزرگ جهان آشنایی پیدا کرد. حتی عقاید سوسیال دموکراتی پیدا کرد اما تحت تاثیر مارکسیسم و همسایگان شمالی قرار نگرفت که تاریخ را وارونه می‌نویسند. آدمیت حتی سلطنت طلب نبود. کوشش آدمیت این بود که آنچه که هست بیان کند. به همین دلیل بیشتر می‌توانیم او را تاریخ نویس ملی و ایرانی معرفی کنیم. او خواسته است که به مشروطیت عشق بورزد و علاقه‌مند بود به نهضت ملی ایران و به دکتر مصدق توجه‌ای زیاد داشت. من می‌دیدم که به دکتر غلامحسین صدیقی علاقه‌مند بود و به ایشان احترام می‌گذاشت.

بعید می‌دانم که مشرب سیاسی ایشان ناسیونالیسم باشد؟

ناسیونالیسم نه به آن معنی که ما امروز از آن یاد می‌کنیم، بلکه به معنی ملی بودن یعنی نهضت ملی بودن که يك اصطلاحی است که يك جامع شناس عربی مصری آن را به نام «ناسیونالیسم» ابداع کرده بود؛ یعنی به معنی ناسیونالیسم به آن معنی غلطی که در ایران جا افتاده نبوده است. یعنی نژاد پرستی و زبان پرستی در آن آنچنان غلطی ندارد. او به فرهنگ ایران و به مصدق و کارهایی که او انجام داده بود اعتقاد داشت.

مجموع کارهایی که او کرده است بیشتر به جهت مشرب سیاسی به سوسیال‌ها نزدیک بود؟

بله، صددرصد به سوسیال دموکرات‌ها نزدیک بود ولی سوسیال دموکرات‌ها هم می‌توانند هم ملی و هم گریز به انترناسیونال گرایش داشته باشند. من در آثار ایشان اما ادعای بی‌وطنی و بی‌ملتی ندیدم و خصلت دیگری که من از آدمیت می‌خواهم خدمت شما عرض کنم کم‌جوشی و تنهایی بود. ایشان در مجالس و محافل علمی و دوستانه هرگز شرکت نمی‌کرد این خیلی مهم است. مرحوم زرین‌کوب و زریاب‌خویی اهل تحقیق و تطبیق بودند و آثارشان هم دلالت بر این امر می‌کند یا عباس اقبال اصلاً اهل حشر و نشر بود و برای خودش صفایی داشت و همیشه اهل گفت‌وگو و بزم و نشست و برخاست همگاری و راهنمایی شاگردان و دوستان خود بود و در را به روی خود نمی‌بستند. اما آدمیت از چنین صفاتی بهره‌مند نبود.

نویسنده‌ای خیلی سال پیش نوشته بود که بسیاری معتقدند که احمد شاملو روشنفکر جهانی است اما در مجموع آن ۳۰ الی ۴۰ سال آخر زندگی خود که به يك شهرت در داخل رسید شما حتی يك نامه‌ای از احمد شاملو نمی‌بینید که به يك اندیشمند یا يك ادیب یا يك شاعر جهانی نوشته باشد یا از آن سو به ایشان نوشته باشند و ایشان ادعایشان این است که چطور می‌شود يك نویسنده‌ای به عنوان يك روشنفکر جهانی در کشور خود شناخته شود اما يك رفرنس هم در هیچ کتابی به این نویسنده داده نشود. در دنیای کنونی خیلی دشوار است که يك مورخ بتواند بدون این تعاملات آثار معتبری را ارائه دهد؟

مرحوم آدمیت در کل ترجیح می‌داد که تنها و غریب باشد و اظهار علاقه‌مندی نمی‌کرد و سمینارها نمی‌آمد. مجالس دوستانه شرکت نمی‌کرد و در محافلی که اندیشمندان در آن جمع می‌شدند ایشان به‌ندرت در آن شرکت می‌کردند و خود را به نوعی از اجتماع دور می‌داشتند.

اقوال موثقی در مورد ایشان این حس تکبر و خودخواهی را تأیید می‌کند. حتی يك مورخی گفته بود که من سال‌ها پیش با ایشان دوست بودم و در پاره‌ای مواقع از من مشاوره‌هایی می‌خواست اما پس از قطع ارتباط در پاورقی کتاب‌هایش به‌گونه‌ای از من یاد می‌کرد گو اینکه هرگز من را ندیده یا آثارم را نخوانده است.

در نتیجه می‌توان گفت که ایشان دست‌کم محبوب‌القلوب نبوده است و همین باعث می‌شد که اگر مخالفان او چیزی می‌گفتند کمی هم به آن اضافه کنند. اما من می‌خواهم بگویم که تا زمانی که همه اسناد و شواهد در مورد آدمیت و آثار او موجود نیست و تا زمانی که ما در داورهای خود حب و بغض داریم نمی‌توانیم شخصیت و آثار آدمیت را به تمامی قضاوت کنیم.

پیرامون آثار آدمیت هم بسیاری به تفکیک‌هایی قائل‌اند که من اعتقاد دارم این تفکیک‌ها بعضاً صحیح است. چون در تاریخ‌نگاری مشروطه ایشان شخصیت‌های مهمی را از نظر دور داشته و چندان به آنان نپرداخته است اما به پاره‌ای بسیار توجه کرده است، همین نشان می‌دهد که فعالیت ایشان يك فعالیت هدفمند و بسیار برنامه‌دار بود.

تالیفات آقای آدمیت را می‌توان تقسیم‌بندی کرد. ایشان چند نوع تالیف دارد. يك نوع تالیف بیشتر تک‌نگاری‌های سیاسی است. در این مورد چهار، پنج اثر وجود دارد که گویای همین امر است. اولین مورد آن اثر امیرکبیر و ایران است. کتاب امیرکبیر و ایران بهترین اثر علمی و تاریخی درباره امیرکبیر و شرایط اجتماعی و سیاسی اوست. با آنکه کتاب «میرزا تقی‌خان امیرکبیر» مرحوم عباس اقبال از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است اما کتاب امیرکبیر و ایران آدمیت کامل‌تر و دقیق‌تر از همه پژوهش‌هایی است که درباره امیرکبیر فراهم شده است و هر که درباره امیرکبیر مطلب و اثری تدوین کرده به نوعی از این کتاب بهره برده است. اگر هم آدمیت تنها همین اثر را به زیور طبع می‌آراست و به آن اکتفا می‌کرد در تاریخ ایران نام او با خلعت بود. دوم، کتاب میرزا حسین‌خان مشیرالدوله

(سپهسالار) تحت عنوان «اندیشه ترقی و حکومت قانون» بود. این کتاب به ما شیوه آشنایی با قانون و قانون‌گرایی را نشان می‌دهد اما به گمان من این کتاب اهمیت کتاب امیرکبیر را دارا نیست. به نظر من این کتاب کمی تندتر و با عجله نوشته شده است. ضمناً در این کتاب دست‌اندرزهایی نیز وجود دارد که از اهمیت کار او می‌کاهد و آنچه علما به آن می‌گویند «تبویب مطالب» در کتاب امیرکبیر خیلی قوی‌تر از کتاب میرزا حسین‌خان سپهسالار است. اما معذالک به عنوان پژوهش درباره سپهسالار و به عنوان یک کتاب پژوهشی در ردیف کتاب‌های پرمغز و ریشه‌دار تاریخ معاصر ایران است. این اثر با کتاب میرزا حسین‌خان سپهسالار فرهاد معتمد تقریباً قابل مقایسه نیست. سوم، کتاب اندیشه‌های میرزا فتحعلی‌خان آخوندزاده که این کتاب هم به لحاظ پژوهش بسیار باارزش است اما هم کم‌گویی دارد و هم جانبداری‌هایی در آن به چشم می‌خورد که برای یک مورخ چندان زیبا نیست.

هیچ بخشی از کتاب یادتان هست که ایشان از آخوندزاده جانبداری کند؟ یا از نواقص آخوندزاده در گذشته خویش‌تنداری کرده باشد؟

یکی از نکات مهم این بود که آدمیت هیچ اشاره‌ای به وابستگی آخوندزاده به تزار نمی‌کند. شما در هیچ جایی کتاب از وابستگی آخوندزاده به حکومت تزار نمی‌بینید. من بعید می‌دانم که آدمیت از این مسئله آگاهی نداشته است یا در ناآگاهی آخوندزاده به مسائل فرهنگ اسلامی سخن نمی‌گوید: چون وقتی اندیشمندی می‌خواهد درباره اسلام سخن بگوید حتماً باید انسان آگاه به امور باشد و آخوندزاده در این زمینه واقعا کم‌اطلاع است. مرحوم آدمیت باید در کتاب، آخوندزاده را به خواننده آشنا کند. آخوندزاده در مباحث اسلامی یک عالم مرجع نیست اما با کمال تعجب می‌بینیم که در این کتاب کسی درباره‌اش آنگونه که آدمیت نوشته اینچنین حق مطلب را ادا نکرده است. سپس کتاب میرزا آقاخان کرمانی است. این کتاب اندیشه و مبارزات میرزا آقاخان کرمانی و هم شیخ احمد روحی را بیان می‌کند. من مظلومیت میرزا آقاخان را در این کتاب پیدا می‌کنم و ظلم و ستم محمدعلی میرزا در این کتاب کاملاً آشکار است. ولی وقتی آدمیت تاریخ‌نگاری میرزا آقاخان کرمانی را مطرح می‌کند بیشتر به آن مباحثی جولان می‌دهد که دلش می‌خواهد. در همین کتاب بعضی از وقایع و رویدادها را طرح نمی‌کند. در نتیجه میرزا آقاخان و فتحعلی آخوندزاده آدمیت همان آخوندزاده و کرمانی هستند که ایشان آن را دوست دارد و بدان عشق می‌ورزد نه آن آخوندزاده و کرمانی واقعی و این مصداق این مثال است که فردی بخواهد در مورد نادرشاه کتابی بنویسد و عمدتاً نگاه خود را بر میهن‌پرستی و استقلال‌طلبی او معطوف کند و صفات و اقدامات منفی او را نبیند. نادرشاه خدمات بسیار ارزنده‌ای به ایران کرد اما این همه اقدامات او نیست.

من خود به شخصه احساس می‌کنم که یک نوع شیفتگی به آخوندزاده، تالیف و سپهسالار در آثار آدمیت به چشم می‌خورد که این شیفتگی یا علاقه در شخصیت‌های دیگر تاریخ عصر مشروطیت در آثار او وجود ندارد. من خیلی تمایل داشتم بدانم که اگر آدمیت درباره ناصرالملک می‌نوشت چه ادبیات و مخصوصاً چه نوع تمایلاتی از خود نشان می‌داد. همین‌طور درباره صنیع‌الدوله یا امین‌الدوله چگونه قضاوت می‌کرد. به نظر من اینها هم شخصیت‌های معتبر و قابل‌ملاحظه‌ای در تاریخ معاصر ایران بودند.

درست است. آدمیت نسبت به شخصیت‌هایی که خودش نسبت به آنها سمپاتی دارد بیشتر و عمیق‌تر پرداخته است. اگرچه در مورد همان‌ها هم وقتی بدان پرداخت، شدت و ضعف دارد. مثلاً در مورد تالیف آن توجه و عمق را ندارد که در مورد آخوندزاده دارد. اما نوع دوم تاریخ‌نویسی آدمیت آثار مشروطه و مشروطه‌خواهی است. به نظر من بی‌هیچ تردیدی در حد اعتلا به اسناد و مدارک آدمیت در بخش مشروطیت استفاده کرد. اولین کتاب او «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران»، البته به یاد دارم زمانی که به مطالعه این کتاب پرداختم موفق به اخذ درجه دکترا نشدم، ایشان در این کتاب بیشتر یک جناح فکری می‌پردازد. جناح‌های دیگر از دید آدمیت در سایه می‌مانند. اما کتاب یک اثر علمی خوبی بود و ریشه‌های اجتماعی مشروطه‌خواهی ایرانیان را تبیین و تفسیر می‌کرد و به عقیده من این کتاب در زمان خودش یک کتاب بی‌نظیر بود. دومین کتاب «فکر دموکراسی اجتماعی و نهضت مشروطیت ایران». این کتاب در دو قسمت است؛ قسمت اول آن پیرامون دموکراسی اجتماعی سخن می‌گوید، بعد فرقه‌های اجتماعیون را مورد توجه قرار می‌دهد. حرکت دهقانی، سیاست مجلس اول ترقی فکر دموکراسی اجتماعی را مورد تحلیل قرار می‌دهد. در قسمت دوم این کتاب، از رسولزاده سخن می‌گوید و رسولزاده را به عنوان سمبل اندیشه‌گر سوسیال دموکراسی ایران مورد بحث قرار می‌دهد، در اینجا رسولزاده مورد تأمل است.

به جهت ایده‌های سوسیال دموکراسی او؟

رسولزاده یک شخصیت و فعال سیاسی نیست که در مورد او تنها یک قول و روایت بوده باشد.

سومین کتاب او ایدئولوژی نهضت مشروطیت است. جلد اول این کتاب پیرامون شکست اصلاحات است. در این بخش ایده‌های امیرکبیر، سپهسالار، شکست می‌خورد و معلوم می‌شود که از دید آدمیت اصلاحات نمی‌تواند کارآمد باشد و باید یک کار عمیق‌تر و ریشه‌ای کرد.

بعد تشکل نهضت مشروطه‌خواهی، فلسفه اجتماعی و سیاسی عصر حکومت ملی، اینها مورد بحث قرار می‌گیرد.

در بخش دوم، مجلس اول و بحران آزادی که از اعتلای مجلس ملیست بحران آزادیست که مجلس در تزلزل و تنزل را مورد توجه قرار می‌دهد. جالب این است که در هر دو جلد این کتاب‌ها از بهترین اسناد پنهانی استفاده کرده است.

یعنی چه نوع اسنادی؟

اسناد خانوادگی و اسناد کتابخانه‌ها که ایشان با جست‌وجو و اهتمام قابل توجهی به آن دست یافته است. نوع سوم کارهای آقای آدمیت مجموع آثاریست که ایشان با خانم هما ناطق به ثمر رسانده است. فعالیت‌های مشترک این دو عمدتاً شامل اندیشه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی عصر مشروطه و قبل از آن از داخل کتاپچه‌ها، رساله‌ها و نامه‌ها اقتباس می‌شود. نخستین این آثار به عنوان «افکار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار» بود. اما نوع دیگر کارهای آقای آدمیت، مقالات ایشان است. من مقالات آدمیت را یکی از مهمترین مقالات سده اخیر می‌دانم که در پیرامون تاریخ ایران نوشته شده است. مثلاً مقاله تنباکوی ایشان یکی از بهترین مقالات است.

من شنیده‌ام که آدمیت پیرامون تنباکو گفته است که در مسئله تحریم تنباکو اساساً فتوایی پیرامون تنباکو از سوی میرزای شیرازی صادر نشده است، تا چه اندازه این سخن صحیح است.

البته این تنها حرف آدمیت نیست، حرف‌های افراد دیگر هم هست. اما مسئله این است که آقای مرحوم شیرازی واقعاً چنین سخنی را ادا کرده است یا خیر. شاید واقعاً ملک‌التجار از خودش این فتوا را گفته ولی واکنش آن در جامعه چه بوده است. این یک مسئله مهم است. وقتی آن فتوا صادر می‌شود و مردم متن فتوا را می‌فهمند به شدت نسبت به استعمال تنباکو واکنش منفی نشان می‌دهند، به همین جهت جای هیچ انکاری نیست که در این واقعه علما نقش پررنگی داشته‌اند.

مهمتر این است که آیت‌الله نغی هم نکرده و سکوت هم کرده است.

در ماجرای تنباکو مسئله‌ای که وجود دارد این است که همه نامه‌هایی که آنها به ما داده‌اند موجود است اما نامه‌هایی که از این طرف به عراق ارسال شده موجود نیست. تنها بعضی از نامه‌هایی که رونوشت از آنها گرفته شده و به آن سو ارسال شده موجود است. بنابراین ما حتی در ماجرای تنباکو هم نمی‌توانیم مدعی شویم که تحقیقات ما تمام است اما از اینکه آدمیت به این مسئله توجه کرده برای من نکته قابل توجهیست.

دوم در مورد سیر تاریخ‌نگاری، مقاله نوشته در تاریخ ۱۳۴۶ در مجله سخن کار شده است. بسیار دقیق و مفصل سیر تاریخ‌نویسی را در آن مقاله تشریح کرده است. یک مقاله‌ای دیگر هم ایشان در همان زمان منتشر کرده بودند که عمدتاً به صورت ترجمه است. عنوان مقاله دسیسه‌ها در دستگاه محمدشاه قاجار برای از بین بردن قائم مقام قزاقی است. آنچنان این مقاله زیبا، فصیح و در عین حال ملیست که حدی برایش متصور نیست. اگر آدمیت تنها همان مقاله را می‌نوشت من به استناد همان مقاله ایشان را یک شخصیت ملی و وطن دوست می‌دانستم.

من پیشنهاد می‌کنم که در آینده دانشجویان تاریخ یا علوم سیاسی پایان‌نامه خودشان را به آدمیت و آثار ایشان اختصاص بدهند چون در این مورد ایشان یکی از نوادر روزگار است. چون این مباحث، جزء مقوله‌هاییست که نمی‌توان در یک مقاله یا یک مصاحبه آنها را بیان کرد.

پیوند تاریخ‌نگاری سنتی با مدرن

خسرو شاکری*

به نظر من به جرأت می‌توان گفت که دکتر فریدون آدمیت نخستین مورخ دوران معاصر ایران است که با شیوه‌های مدرن تاریخ‌نگاری به بررسی تاریخ انقلاب مشروطیت پرداخت. البته قبل از او کسان دیگری نیز به بررسی این تاریخ پرداخته بودند که از جمله می‌توان به احمد کسروی اشاره کرد که به بازسازی رویدادهای مشروطیت پرداخته بود و کم و بیش براساس همان مایه‌ای بود که ادوارد براون انجام داده بود. تفاوت کار کسروی با کار براون این بود که وی، با استفاده از اسناد بیشتری، جزئیات مهمتر و دقیق‌تری را در بازسازی آن تاریخ مورد استفاده قرار داد. اما اشکال تاریخ‌نگاری او این است که نمی‌توان منابع وی را مورد بررسی قرار داده و چک کرد. جای تاسف است که او منابع خود را به دقت برای استفاده اعقاب حرفه‌ای خود به دست نداده است. این اشاره را به کسروی از این نظر می‌کنم تا تاکید ورزم که آدمیت به راستی نخستین مورخ معاصر ایران است که به سبک مدرن به کار تاریخ پرداخته است. البته بوده‌اند دیگر کسانی که همزمان یا پس از آدمیت کارهایی را در مورد مشروطیت (غالباً اسناد و به نحوی پراکنده و غیر سیستماتیک) منتشر ساخته‌اند، اما کارهای آنان که برخی اوقات با اهداف سیاسی رسمی

صورت می‌گرفت، با کارهای آدمیت قابل مقایسه نیستند. آثار آدمیت نشان از یک نظم فکری، شیوه علمی و دقت و سنجش حرفه‌ای برخوردار است. آدمیت نخستین ایرانی‌ای است که تاریخ‌نگاری و تاریخ‌شناسی را با آموزش حرفه‌ای آموخت. در عین حال، او تنها مورخ عصر خود است که از ارثیه تاریخ‌نگاری مورخان پروسواس چون بیهقی بی‌بهره نمانده است. او تداوم تاریخ‌نگاری علمی سنتی و پیوند آن با تاریخ‌نگاری مدرن است. این همه به این معنا نیست که نمی‌توان بر او خرده گرفت یا انتقاد کرد. هیچ مورخی کامل و بی‌نقص تحویل نمی‌دهد، بیشتر از این‌رو که در امکانات کامل به روی او بسته است. همچون دیگر رشته‌های علمی و فنی، در تاریخ هم باید با پژوهش‌های تازه و نوآوری‌های متدیک کار پیشین‌بان را فراتر برد. اما کم نبوده‌اند کسانی که به نام تاریخ‌نگاری با دستچین کردن فاکت‌هایی از تاریخ و لایه زدن مطالب و مواضع ایدئولوژیک خود «تاریخ» نوشته‌اند. به نظر من، این خرده یا آن ایراد به آدمیت نقد جدی بر کارهای او نیست. کسی می‌تواند از آدمیت نقد کند که در تحقیق و دستیابی به منابع تاریخ مشروطیت و تحلیل علمی و اشراف به نوآوری‌های شیوه‌ای (متدیک) از او فراتر رفته، او را دیپاسه کرده، باشد. من چنین کسی را نمی‌شناسم، حتی در میان ایرانیان یا ایرانیانی که در خارج از ایران به مشروطیت پرداخته‌اند. آدمیت تنها کسی است که زندگی خود را وقف تاریخ‌نگاری مشروطیت کرده است؛ حتی می‌شود گفت که شغل دیپلماتیک او کمتر برای او اهمیت داشته است تا تعهدش به تاریخ مشروطیت، اگرچه می‌توان مطمئن بود که وی، چون یک فرد با وجدان، در انجام امور شغل خویش هم احساس مسئولیت کرده است. از این‌رو تا امروز کسی نتوانسته است در پژوهش و تحلیل مشروطیت از آدمیت عبور کند. هنوز کسی پیدا نشده است که همانند او یک عمر را مصروف کار تاریخ مشروطیت کرده باشد.

بنابراین از دید من همه آنچه را که از آدمیت باقی مانده به عنوان نوشته و تحقیق در مورد تاریخ حائز اهمیت



هستند، چون وی با یک برنامه فکری منظم به این کارها پرداخته است و آنها را نمی‌توان از یکدیگر جدا ساخت، حتی امیرکبیر او که، به نظر من، در آمدی است برای شناخت او از فرآیند کوشش برای نوسازی ایران. برعکس، می‌توانم بگویم که کدام اثر او اهمیت دیگر آثار او را ندارد: فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران. این اثر متکی به پژوهش گسترده نیست و لذا، تصویری که از سوسیال دموکراسی به دست می‌دهد و نتیجه‌گیری‌های آن ناقص‌اند. شاید علت این امر عدم دسترسی وی به منابعی بوده باشد که در آن زمان شناخته نبودند. به خاطر دارم که پس از انقلاب، هنگامی که پس از سال‌ها تبعید به ایران بازگشتم و مشتاقانه به دین او رفتم، او از دیدن مجموعه‌ای از اسناد سوسیال دموکراسی را که به فرانسوی بر اساس آرشیوهای غربی و روسی منتشر کرده بودم خوشنود شد و گفت آن را با علاقه خواهد خواند.

از این جهت ایرادی که به آدمیت یا هر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌شناسی دارم این است که در حد مطلوب (یا ایده‌آل) نمی‌تواند خود را از همه پیشداوری‌ها در انتخاب منابع و ارزیابی آنها و تشخیص و تحلیل ارتباط داده‌ها و تعیین وزن مخصوص آنها رها سازد. البته در میان ایرانیان معاصر آدمیت، به خاطر وجدان حرفه‌ای‌اش از نادر کسانی است که در این کار به موفقیتی نسبی دست می‌یابد. از دید من او یک تاریخ‌نگار و تاریخ‌شناس استثنایی در ایران معاصر است و کمتر کسی می‌تواند در زمینه کار او با وی هم‌تراز شود.

و اما برخلاف کسروی که به بازسازی جریان رویدادهای مشروطیت پرداخته است، دلمشغولی اصلی آدمیت پیدایش و انکشاف اندیشه دموکراسی و آزادی در ایران است. آخرین اثر او درباره مجلس اول تقنینیه از طرح نخست او فراتر می‌رود، اما به نظر من، موفقیت آن کمتر از کارهای پیشین اوست، شاید به خاطر اینکه دسترسی لازم را به همه اسناد نداشته است. از دید من، این کمبود تنها دلیل عدم موفقیت کامل این کتاب نیست، چون او یک دید نخبه‌گرا (Elitist) از جنبش اجتماعی دارد و به جنبش توده‌ای که تکیه‌گاه اصلی نخبگان است توجه لازم را ندارد. آن بخش از این اثر (بخش پنجم) که طی آن به انجمن‌های انقلابی می‌پردازد و آنها را «افراطی» می‌خواند از همین دید نخبه‌گرای او سرچشمه می‌گیرد. موفقیت مشروطیت را در مبارزه با محمدعلی شاه نمی‌توان بدون انجمن‌های انقلابی، به ویژه انجمن تبریز و مقاومتی که دو انجمن تبریز و رشت با کمک یاران انقلابی قفقازی به راه انداختند، متصور بود.

*استاد بازنشسته تاریخ از موسسه تحقیقات عالی علوم اجتماعی، پاریس

** این متن بخشی ویرایش شده از گفت‌وگویی کارگزاران با دکتر شاکری است.

تاریخ‌نگار فکر آزادی

محمد توکلی طرفی*

فریدون آدمیت کتاب امیرکبیر و ایران (۱۳۳۳) را با این گفته امرسن آغاز کرد: «اگر خواهی که نامت پس از مرگ از خاطرها نرود یا کاری کن که شاینده نوشتن باشد یا نوشته‌ای از خود بگذار که به خواندن بپردازد.» آدمیت تاریخ نویس اندیشه ترقی، فکر آزادی، حکومت قانون و استقلال ملی بود و شناسایی تاریخی این مفاهیم مهم مردم سالاری و تجدد سیاسی در ایران بدون تامل در آثار ماندگارش ممکن نیست. با اهمیت روزافزون حقوق و قوانین شهروندی و حکومت مردم بر مردم در عرف و ادب سیاسی، فریدون آدمیت یادماندنی است. فریدون آدمیت «تفکر تاریخی» را «عنصر اصلی تاریخ نویسی جدید» می‌دانست. در این نگرش تاریخی، «توالی حوادث» «نه در خلاء وقوع می‌یابند و نه اسرار آمیزند، بلکه قانون منطقی ترتب معلول حاکم بر سلسله حوادث است. هر حادثه تاریخی حادثه دیگری را به دنبال می‌آورد.» بدین سان، «تاریخ نویسی غیر از فن نقالی است» و «نیازی هم به دراز نویسی و انباشتن انبوه یادداشت‌های مربوط و نامربوط بر روی هم» نیز ندارد. تاریخ نویسی «خبرگی در شناخت منابع تاریخ» و «فهم و دانش و خبرگی در بهره‌برداری از آن ضرورت دارد.» بر این اساس، آدمیت باور داشت که «عصر علامگی سپری گشته و جهان جدید علامه نمی‌شناسد. امروزه، معیار سنجش هر کار تحقیقی (خواه در علوم انسانی خواه علوم طبیعی) این است که تا چه اندازه دانش و معرفت ما را ترقی داده و اثری بکر و معتبر به‌شمار می‌رود.»

آدمیت تاریخ نگاری «آزادی انجام» بود که مقصد تاریخ را همچون هگل آزادی و توانمندی انسان می‌دانست: «تاریخ مدنیت بشر اقسام مختلف حکومت را آزموده است نتیجه‌ای که از تجارب عملی حکومت اقوام و ملل گرفته شده این است که حکومت‌ها به هر شکل و صورتی که درآیند اگر پایه آنها بر آراء ملی بنا نشده باشد به خودکامگی و استبداد رای فردی یا استبداد اقلیت محدود می‌رسد و استبداد هرگونه باشد چه فردی و چه دسته جمعی به فساد می‌انجامد (فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت): (۱). آدمیت در ادامه این نگرش تاریخ شناختی افزود: «قیام آدمی در راه تحصیل آزادی و تشکیل حکومت ملی از آن برخاست که افراد به بی‌عدالتی‌های ناشی از حکومت‌های خودسرانه و امتیازهای طبقاتی پی برده علیه محرومیت‌هایی که اجتماع بر آنها تحمیل کرده بود عصیان کردند و خواستار حقوق اساسی خود گردیدند. از آغاز ایجاد سیاست مدن خردمندان پی بردند که طلب مساوات منشاء نیروی محرکی است که اجتماع را به جنبش وامی‌دارد» (۳). ایشان سیر آزادی‌خواهی را «تاریخ جهد بشر» «در خلع قدرت جباران و پیکار در تحصیل آزادی و مساوات و کوشش برای شرکت مردم در اداره هیات اجتماع» دانست. بر مبنای این آزادی نگری آدمیت باور داشت: «اگر جهد آدمی را در راه آزادی از سرگذشت بشر جداسازیم و مظاهر آزادی را از دایره علم و حکمت و هنر منتزع کنیم از تاریخ بشر فقط قصه جنایت‌ها و تبه کاری‌های او باقی می‌ماند. در این صورت این جنس دوپا مخلوقی نیست که در خور مقام «اشرف مخلوقات» باشد» (۴). بیش از هر چیز، این فلسفه تاریخی آدمیت را به شناسایی نهضت مشروطیت ایران واداشت. آدمیت نهضت مشروطیت را «پدیده تاریخی به‌هم پیچیده‌ای» دانست که عوامل سیاسی و اقتصادی مختلفی به وجود آوردند: «در تشکیل این حرکت تاریخی دو عامل اساسی را می‌شناسیم: ورشکستگی و وازدگی نظام سیاسی، دیگر بحران مالی، نارسایی اصول حکمرانی را مهمترین عوامل ذاتی نهضت مشروطه‌خواهی می‌دانیم، عاملی که بر اثر آن حکومت نتوانست نظام سیاست را در ارتباط با ناهم‌آهنگی‌های اجتماعی و هشپاری سیاسی تازه و خواست‌های ناشی از آن هشپاری اصلاح گرداند. آن ناهم‌آهنگی اجتماعی همیشه برقرار بود و استمرار زمانی داشت، اما این هشپاری سیاسی تازه زاده تاریخ متحول بود.» (ایدیولوژی نهضت مشروطیت ایران، ۱۴۳).

آدمیت «حرکت ملی مشروطه‌خواهی» را حرکتی خودخوش و دوره انقلاب مشروطیت را «عصر حکومت ملی» دانست: «در سنجش تاریخی بگویم نه فقط حرکت مشروطه‌خواهی، همچون هر حرکت ملی دیگر، ذاتا نمی‌توانست ساخته سیاست دولت بیگانه‌ای باشد، بلکه متکی به قدرت اجنبی هم نبود. البته در اوضاع سیاسی زمانه که دولت روس دشمن کین آلود هر نهضت آزادی‌خواهی بود، و هراس از تعرض نظامی آن بر ضمیر ناهشپار اجتماعی ایران استیلا داشت کاملاً معقول و موجه بود که سران نهضت ملی به هر قدرت متقابل دیگری روی آورند و آن عامل را در حد خود در تنظیم حرکت عمومی منظور دارند. این عین تدبیر عملی بود... سران نهضت ملی در عین اینکه به رقابت دو قدرت انگلیس و روس بینا بودند، و این عامل را در آرایش سیاسی خود ملحوظ می‌داشتند، هیچ‌گاه به سیاست انگلیس اعتماد زیاد نداشتند و نسبت به سازشکاری میان دو رقیب سخت حساس بودند» (ایدیولوژی نهضت مشروطیت ایران، ۱۸۹).

در بازنگری تاریخ نگاری مشروطه خواهی آدمیت نوشت: «درباره حرکت مشروطه‌خواهی گاه به گراف سخن گفته‌اند؛ گاه حقیقت و افسانه را به هم آمیخته‌اند؛ گاه به تخطئه‌اش برآمده‌اند. حتی گفته‌اند که مشروطگی «دفع فاسد به افسد» بود. این از افاضات معلم کور ذهن فلسفه است که خود را متخصص فلسفه آلمانی می‌دانست و بدان معنی است که مشروطگی و دولت انتخابی حتی پلیدتر از طاعون استبداد مشرق زمینی بود.» (مجلس اول و بحران آزادی، ۲۴).

آدمیت اما نهضت مشروطه‌خواهی را «تغییر در منطق ترقی با آرمان آزادی و استقلال» دانست. در این نگرش، «مشروطگی دستگاه مکانیکی و خلق الساعه نیست، ارگانیک و تحول‌پذیر است در جریان تاریخ. عواملی



می‌بایست که بنیادهای مشروطه را نیرو بخشد تا مشروطگی در تحول تکاملی رشد نماید. در تضاد آن امکان داشت عوامل دیگری آن را از حرکت باز دارند، و بر حیات پارلمان ملی ضربات مهلك وارد آید. سیر مشروطگی فقط در متن تاریخ سیاسی در خور غور و بررسی است.» آثار ماندگار آدمیت تمامی به بررسی تاریخ ایرانی اندیشه ترقی و فکر آزادی‌خواهی می‌پردازد.

* استاد دانشگاه تورنتو

غفلت آدمیت از دموکراسی

فرشاد قربانپور



تأثیر فریدون آدمیت بر حوزه‌های اندیشه و روشنفکری ایران مسئله‌ای بود که با دکتر علی میرسیاسی، استاد دانشگاه نیویورک، در میان گذاشتیم. وی در این مورد معتقد است که بیش از هر چیز حوزه روشنفکری ایران می‌تواند از روش تحقیق دکتر آدمیت درس بگیرد. به نظر او روش تحقیق و بی‌طرفی دکتر آدمیت مثال‌زدنی است. به نظر شما ویژگی کارهای فریدون آدمیت در چیست؟

دو نکته مثبتی که در مورد دکتر آدمیت وجود دارد این حقیقت است که دکتر آدمیت به شکل بسیار منحصر به فردی مسئله مطالعه تاریخ اندیشه جدید در ایران را به‌طور بسیار حرفه‌ای و دقیق انجام داد و از این نظر آدمیت جایگاهی بسیار خاص در ایران دارد. نکته بسیار مهمی که وجود دارد این است که بسیاری از تاریخ‌نگاران ایران یا سیاستمدار بودند یا روزنامه‌نگار یا داستان‌نویس و به مقدار زیادی از زاویه سیاستمدار بودن یا از زاویه روزنامه‌نگار بودن یا از زاویه مشغله‌های دیگری که داشتند کار تاریخ را پیش می‌بردند. اما آدمیت به‌طور بسیار سنتی کار تاریخ‌نگاری اندیشه را انجام داد و از این جهت باید مورد قدردانی واقع می‌شد. بنابراین هر کسی که کاری جدی انجام می‌دهد خارج از اینکه با نظرات آدمیت موافق یا مخالف است باید این نکته را ارزشمند بداند. تأکید من هم بر همین مسئله است. بسیار مهم است بدانیم که ما امروز از طریق کارهای آدمیت با یکسری کتاب‌ها، اسناد و نوشته‌هایی روبه‌رو هستیم که تا حدود زیادی یا به‌طور دقیق‌تر برای اولین بار توسط او نوشته شدند. به معنای وسیع کلمه آدمیت ما را با نحوه آمدن تفکر جدید به ایران و یکسری از متفکران دوره جدید آشنا کرده است.

تحلیل شما از تسلط «اندیشه ترقی» بر نوشته‌ها و تحلیل‌های آدمیت چیست؟

یک پرسش این است که با وجودی که آدمیت نقش مهمی در بررسی تاریخ داشت که تقریباً همه قبول دارند که لااقل در دوره‌ای ۲۰ ساله در سال‌های دهه ۴۰ و ۵۰ با یکسری کتاب‌هایی که او نوشته بود تفکر جدید را در ایران یا به‌طور مشخص متفکرانی که امروزه شاید بتوان گفت متفکران سکولار را در ایران معرفی کرد. در عصری که آدمیت زندگی می‌کرد به‌ویژه در سال‌های ۴۰ و ۵۰ سال‌هایی است که متفکران و روشنفکرانی در ایران غلبه می‌یابند که به‌طور کلی تفکر آنها و ایدئولوژی و نظرشان مخالف مطالبی است که آدمیت بیان می‌کند. آدمیت محقق‌ست بسیار مثبت و مشتاق و امیدوار به مسئله اندیشه ترقی و مدرنیسم و آمدن این اندیشه‌ها به ایران و به نوعی برخورد سنت و مدرنیته است که به نظر او پیروزی مدرنیته را به دنبال دارد. او از متفکرانی همچون ملک‌خان، کرمانی، آخوندزاده، تالپوف و... و به‌وجود آوردن تحول عظیمی که این تفکر و مدنیت و مدرنیته را به ایران می‌آورد می‌نویسد، ولی در این سال‌ها که کتاب‌های آدمیت نوشته می‌شود به‌طور دقیق همان سال‌هایی است که آلاحمد و دیگران با یکسری نوشته‌ها و سخنرانی‌ها به دنبال مسئله دیگری هستند. اصولاً حوزه روشنفکری ایران در آن دوره به نوعی هژمونی ضدمشروطه و ضدروشنگری و ضداندیشه ترقی گرایش داشت و این حوزه لااقل به عنوان منقد اندیشه آدمیت مطرح است و در همین فرم هم جا می‌گیرد و غلبه می‌یابد. در این زمینه منظورم



تنها امثال آلاحمد، شریعتی و روشنفکران اپوزیسیون نیستند بلکه حتی در میان روشنفکران رژیم سابق هم نوعی بازنگری و نقد به این پروژه امیدوار و مثبت مشروطه پیدا می‌شود. مثلاً داریوش شایگان به عنوان یک نمونه می‌تواند مطرح باشد. بحث‌های فردید و برخی از اطرافیان او هم در همین راستا تلقی می‌شوند.

این مسئله بسیار جالب است. از این جهت که چرا ما همه از طرف دیگر از او ستایش می‌کنیم و می‌گوییم چقدر کارهای آقای آدمیت مهم بود. آدمیت در آن دوره ۲۰ ساله ما ایرانیان را با اندیشه ترقی آشنا کرد و تفکر جدید در ایران را پایه‌ریزی کرد ولی ضمناً این دوره (۴۰ و ۵۰ شمسی) دوره‌ای است که هم در محیط روشنفکری و هم در محیط فرهنگی ایران و بعدها در محیط‌های سیاسی و اجتماعی کلاً یک جنبش فکری اجتماعی علیه این نوع تفکر در مورد پروژه مشروطه به‌وجود می‌آید.

می‌دانید که آدمیت یک دیپلمات بود که به کار تاریخ می‌پردازد. به نظر شما او از عهده این کار خوب برآمده است؟

نکته حائز اهمیت این است که دکتر آدمیت از یک طرف کاری که انجام می‌دهد کار تاریخ اندیشه است و به معنایی در معنای خیلی آکادمیک و سنتی است. اما نکته جالبی که وجود دارد این است که آدمیت به‌طور حرفه‌ای و به‌طور مشخص به تحصیل یا تدریس تاریخ در دانشگاه تهران نپرداخت. او حتی استاد تاریخ هیچ دانشگاهی در ایران هم نبود. این نکته بسیار مهم است. پرسش اینجاست که به چه دلیل متفکران و محققان مهم و تاثیرگذار ایران بیرون از نهادهای حرفه‌ای مربوط هستند. چرا مثلاً ما تاریخدان‌هایی را نداشتیم که مثلاً از دانشگاه تهران بیرون بیایند و شبیه کاری را که آقای آدمیت انجام داد به سرانجام برسانند. این نکته بسیار جالب است. ما معمولاً در حوزه علوم اجتماعی و انسانی البته به جز ادبیات با کسانی روبه‌رو هستیم که یا کسانی هستند که در دانشگاه خارج تحصیل کردند یا ایرانیانی هستند که در ایران کارهای مهمی انجام داده‌اند اما معمولاً در حوزه‌ای خارج از دانشگاه مشغول بودند. این نکته در واقع نشان‌دهنده ضعف عجیب سازمان‌ها و نهادهای حرفه‌ای تحقیق و پژوهش و فکری در ایران را نشان می‌دهند. به نظر من آدمیت یکی از نمونه‌هایی است که می‌توان به عنوان مثال مطرح کرد که مجبور شد تمام کارها و تحقیقات خود را خارج از این نهادها سامان دهد.

نقد شما به آدمیت چیست؟

البته در این رابطه نباید ساده‌انگاری شود. او کارهای زیادی کرد و کتاب‌های زیادی نوشت. به‌طور کلی می‌توان گفت که ایشان با اشتیاق یکسری ایده‌های جدیدی را که از غرب و روسیه یا استانبول از طریق متفکرانی همچون ملکم‌خان، میرزا آقاخان کرمانی، تالیوف، آخوندزاده و... به ایران می‌آید را مطرح می‌کند. اما او مطرح شدن این افکار و این ایده‌ها و این آدم‌ها را دلیل آمدن افکار جدید و تحول جامعه ما از یک جامعه سنتی خردگرای به یک جامعه خردمند و جامعه‌ای که مدرن است می‌داند. به اصطلاح پیش‌فرض او این است که یک جامعه از طریق یکسری ایده‌ها و ارزش‌ها و تحول و تغییر ارزشی و فرهنگی‌ست که تحول می‌یابد. جالب است که به همین خاطر ایشان وقتی پروسه تحول اجتماعی و سیاسی ایران را در اواسط قرن ۱۹ و به بعد، دوره پیش از مشروطه و خود مشروطیت را بررسی می‌کند عمدتاً البته نه صددرصد تمام قضیه را تقلیل می‌دهد به بحث یکسری نظرات و افکار و از این طریق روایتی به دست می‌دهد که بر اساس این روایت تحولی شروع شد که تحول ایده‌ای بود که یک نوع جنگ و جدال خرد و خردگرایی و علم و اندیشه ترقی بود علیه سنت و خرافه‌گرایی و خردستیزی که به نظر او ظاهراً با انقلاب مشروطیت و مطرح شدن یکسری روشنفکران به نظر می‌آید که ایران دچار تحول شده است. از دید من می‌شود گفت که ایشان دو نکته را در رابطه با تحول یک جامعه به مدرنیته آن‌قدر که باید و شاید جدی نمی‌گیرد. یک بحث این است که این دوگانگی سنت و خردگرایی و روایتی چنین که از مدرنیته وجود دارد گرچه روایتی است که کامیاب از همان اواسط قرن نوزدهم در ایران غالب شد و هنوز هم غالب است اما این روایت خیلی روایت باسازسی نیست و همان چیزی نیست که در اروپا رخ داد. در نوشته‌های مختلف ایشان هم اگر نگاه کنیم نمی‌توان درک دیگری که دقیق و تاریخی باشد در مورد تحول جوامع سنتی اروپا به مدرنیته ارائه داد. مثلاً در مورد تاسیس مجلس و به‌وجود آمدن قوه قضائیه و نظام حقوقی جدید و کلاً نهادهای مدنی جدید که برای تحول جامعه ایران از یک جامعه سنتی به جامعه‌ای که در آن مدرنیته دموکراسی و حتی سکولاریسم شکل می‌گیرد، گرچه در اینجا و آنجا به‌خصوص در رابطه با احزاب کارهایی آدمیت انجام داده است اما به نظر من در این مورد به‌خصوص ایشان قضیه را خیلی جدی نمی‌گیرد. همان درک غالبی که در ایران وجود داشت مبنی بر اینکه گمان می‌کند وقتی متفکران اندیشه‌های غربی را اقتباس می‌کنند و به ایران می‌آورند این یک نوع تحول وسیع و عمیق است که انجام شده است، آدمیت هم همان درک را دارد. به همین خاطر هم هست که ایشان به نظر من لاف‌ها را جایی که می‌دانیم معلوم نیست که در اواخر سال‌های ۳۰ به‌ویژه در سال‌های ۴۰ و ۵۰ بحث‌ها و مسائلی را که در حوزه فکری و فرهنگی ایران مطرح می‌شود، آنطوری که در نهایت در دهه ۵۰ جامعه دچار یکسری مشکلات و در نهایت بن‌بست می‌شود را دقیقاً متوجه شده بود یا جدی می‌گرفت یا خیر. البته جالب است که ایشان هیچ‌وقت وارد بحث و گفت‌وگو هم با کسانی که منقد پروژه مشروطیت و اندیشه ترقی و... بودند نشد. البته ایشان در دوره پس از انقلاب جزوه‌ای منتشر کرد به اسم «آشفستگی فکر تاریخ در ایران» که به شکلی نقد آلاحمد، شریعتی، بازگان و... بود. البته انتشار آن بسیار دیر صورت گرفت. نکته جالبی که در این کتاب کوچک دیده می‌شود این است که ایشان هنوز با اصرار بر اینکه تاریخ بر اساس یکسری خردمندی عبور می‌کند بحث می‌کرد که چرا کسانی همچون آلاحمد، بازگان، شریعتی و... این مسئله را نادیده می‌گیرند؛ گویی که این مسئله سوءتفاهم است. از این رو به نظر من اگر آقای آدمیت و دیگران به جای اینکه به متن اجتماعی و سیاسی ایران می‌پرداختند و این نکته را که چه در غرب و چه در کشورهای دیگر در جهان سوم و چه در ایران آن چیزی که مهم



است ساختن و پرداختن نهادهای مدرن و دموکراتیک هستند و ما به خاطر ضعف این نهادهاست که دچار مشکل شده‌ایم؛ مثلا مجلس به وجود می‌آید و بعدها در زمان رضاشاه همین مجلس تضعیف می‌شود و به یک شکلی تمام قدرت خود را از دست می‌دهد. گو اینکه در زمان پهلوی ایده ایران مدرن، ترقی، پیشرفت و... ادامه پیدا می‌کند اما نهادهایی که پس از مشروطه ایجاد شده بودند به شکست کشانیده می‌شوند. اما این مسئله در روایتی که آدمیت از تاریخ مدرن ایران ارائه داد جای نگرفت و عملا تاثیری هم نداشت.

اما با این وجود بسیاری از تاریخ‌نویسان بعدی ما هم از آدمیت دنباله‌روی کردند؟

در دوره بعد از انقلاب به ویژه در این چند سال اخیر شاهد هستیم که یکسری از متفکران امروز ایران هم به دنبال این رفتند که به نوعی فرائد دیگری از مشروطه و پروژه تجدد ایران که از اواسط قرن ۱۹ شروع شد ارائه دهند. البته به‌طور دقیق بر همان سبک آدمیت راه رفته‌اند. باز هم به ایده‌های کسانی همچون ملک‌خان و... نگاه می‌کنند و بدون در نظر گرفتن آن چیزی که جامعه را متحول می‌کند نهادها و سازمان‌ها و بحث‌های اجتماعی و سیاسی که در متن جامعه ایران هست را نادیده می‌گیرند. اما اینها به شکلی با مطرح کردن روایتی که از طریق آدمیت و... به ما رسید معتقدند که کسانی مانند ملک‌خان، آخوندزاده، کرمانی و... متفکرانی هستند که نقد ارزش‌ها و تفکر سنتی را در ایران مطرح کردند و تفکر خردمند و مدرن اروپایی را آورده‌اند. اینها به شکلی آمده‌اند البته با اعتقاد به آن چیزهایی که جامعه را متحول می‌کند گفته‌اند که روشنفکران دوره مشروطه تفکر مدرن غربی را به ایران آورده‌اند. این افراد عمدتا از آنجا که آمده‌اند مذهب را به عنوان مینا تحول قرار داده و سنت را در نظر گرفته‌اند پایه‌های مدرنیته و ایده‌های روشنفکران را نیز دوباره مطرح می‌کنند. من می‌خواهم بگویم که محققان امروزه آمده‌اند و به یک شکلی می‌خواهند با قبول پیش فرض‌ها و روایتی که آدمیت دارد به نوعی القا می‌کنند که آدمیت مشکلش این بود که به‌طور دقیق متوجه نبود که در افکار آدم‌هایی مثل ملک‌خان در واقع یک نوع آشفتگی فکری وجود دارند و اینها می‌خواهند و هنوز هم قصد دارند افکار و اندیشه‌های سنتی را در ایران متحول کنند و نتیجه‌گیری می‌کنند که به خاطر آشفتگی و کج‌فهمی روشنفکران دوره مشروطیت است که ما بعدها دچار مشکلات بزرگی شدیم.

به نظر من مشکلی که وجود دارد به یک نوعی البته خیلی کمتر آدمیت از آن اجتناب کرد و اخیرا هم دوستان محقق ما از آن اجتناب می‌کنند این است که بحران و مشکل مدرنیته در ایران در واقع مشکل دموکراسی‌ست. ما ایران را با هر کشور منطقه مقایسه کنیم می‌بینیم که مشق دموکراسی ما با مشکلات بیشتری به نسبت بقیه مواجه نبود. در ایران همزمان با ترکیه دولت مرکزی به وجود آمد و حتی از نظر رشد اقتصادی و صنعت هم به هیچ‌وجه نمی‌توان گفت که ایران با مشکلات عظیم‌تری به نسبت کشورهای دیگر از جمله ترکیه مواجه بود... بحرانی که به وجود آمد این بود که یک نوع نظام مدرن استبدادی در ایران برقرار شد و این روایتی که تاریخ‌دان‌هایی همچون آقای آدمیت و... هم می‌دهند با تاکید بی‌نهایت زیاد و افراطی به اندیشه ترقی، سکولاریسم علم و تکنولوژی و... از مدرنیته روایتی‌ست که همیشه به بن‌بست می‌خورد. آن چیزی که باعث شد مدرنیته در اروپا، هند یا در کشورهای دیگر که هم‌عصران ما هستند موفق شود این نبود که صنعت را به وجود آوردند یا دولت مرکزی و ارتش به وجود آوردند. بلکه نظامی به وجود آوردند که دموکراتیک هستند و نهادهایی را تشکیل دادند که این نهادها امکان مشارکت مردم را در سرنوشت خودشان مهیا می‌سازند. به نظر من در روایتی که آدمیت از مشروطه می‌دهد و به‌طور کلی درکی که از مدرنیته دارد تاکید زیادی بر اندیشه ترقی دارد. مثلا کتاب ایشان را درباره میرزا آقاخان کرمانی یا میرزا فتحعلی آخوندزاده که می‌خوانیم می‌بینیم که گرچه بحث‌هایی راجع به قانون و... هست اما می‌بینیم که مسئله دموکراسی به نظر من اصلی نیست و مسئله اصلی ایده ترقی و اندیشه‌های اروپایی‌ست. این مسئله البته از سوی بسیاری از محققان و روشنفکرانی که در دوره پهلوی در حکومت بودند هم مطرح بود. یعنی آنها خودشان را روشنفکران مترقی، روشنگر و معاصر می‌دانستند و به هر حال به یک نوعی در چارچوب یک حکومت که از یک طرف به هر حال سکولار بود و این را در بیان علم و مدنیت می‌دانست و از یک طرف دیگر یک سیستم دیکتاتوری بود قرار داشتند. در نتیجه به جای پرداختن به اینکه ممکن است بحرانی که در جامعه وجود دارد مسائل و معضلاتی که وجود دارد و دلیل اینکه کسانی مانند آل‌احمد، شریعتی و دیگران می‌روند و دنبال راه‌های هویتی و ضدغربی می‌روند و منفرد اندیشه ترقی هستند ممکن است همین باشد. اینها همیشه به نوعی فرهنگ جامعه و ارزش‌های فرهنگی سنتی را به اصطلاح مسوول این معضل و مشکل می‌دانستند. این قضیه در خود کتاب‌های آدمیت هم مطرح می‌شود. در بحث‌هایی هم که برخی از روشنفکران امروز ایران هم مطرح می‌کنند دیده می‌شود. این مسئله مثلا در کتاب آدمیت راجع به امیرکبیر به چشم می‌خورد.

بحث من این است که کسانی که در رابطه با تاریخ مدرنیته در ایران کار می‌کنند تا زمانی که با اعتقاد به اینکه یک دیکتاتور مسلح می‌آید و از بالا جامعه را از طریق آوردن اندیشه‌های سکولار و ترقی‌خواهانه تحول می‌دهد به نظر من این پروژه به بن‌بست می‌خورد.

درسی که روشنفکری ایران می‌تواند از روش و آثار آدمیت بگیرد، چیست؟

چیزی که ما همه می‌توانیم از آدمیت بیاموزیم این است که آقای آدمیت به کار خودش به عنوان یک کار حرفه‌ای احترام می‌گذاشت. یعنی تاریخ نویسی برای آدمیت کار حاشیه‌ای نبود. این بسیار قابل ستایش است آدمیت که مقام خیلی بالایی دیپلماتیک در زمان شاه داشت استعفا می‌دهد و خود را وقف کار تحقیق تاریخی می‌کند. یکی از دشواری‌هایی که ما در ایران داریم این است که تاریخ‌دان‌ها و روشنفکران و... و بسیاری از ما کار اصلی خود را که



کار تحقیق و نوشتن است به عنوان يك کار جدي و مركزي و اصلي تلقي نمي‌کنيم و کارهاي ديگري نيز انجام مي‌دهيم و در کنارش هم به کار تحقیق مشغول هستيم. نکته ديگر اينکه آقای آدمیت از نظر اخلاق حرفه‌اي با وجود اينکه پيش فرضهاي خودش را داشت و با وجودي که يك روايت خاص خودش را داشت ولي به خاطر رعایت اخلاق حرفه‌اي خيلي عادلانه با مسائل روبه‌رو شده و از سياسي کردن بي‌نهایت بحث‌هايي که مطرح مي‌کرد پرهيز مي‌کرد. اين ویژگی را کسروي نداشت. مثلا آدمیت کارهاي مهمي را با همکاري خانم هما ناطق انجام داد در حالي‌که هما ناطق از نظر سياسي در خط فکري آدمیت نبود. اما اين اختلاف از نظر آدمیت هيچ مشکلي تلقي نمي‌شد. اين نوع سعه‌صدر را که آدمیت داشت ما کمتر مي‌بينيم. شايد ما بتوانيم اين ویژگی را از آدمیت بياموزيم به ویژه امروز که امکان گفت‌وگو و همدردی و همکاري بين محققان و روشنفکران مهم ايران که ممکن است اختلافات کلي يا جزئي با يکديگر داشته باشند غير عملي شده است. نمونه همکاري هما ناطق و فریدون آدمیت نمونه بسيار قابل توجهي است که مي‌توانيم از آن درس بگيريم.

مديون آدمیت هستم

عبدالرضا هوشنگ مهدي

من ۵۰ سال قبل براي اولين بار فریدون آدمیت را ملاقات کردم. او را به استادي قبول داشتم. مي‌دانستم پيشکسوت بود. در آن زمان او مديرکل سياسي در وزارت امور خارجه بود و من در همين وزارتخانه يك کارمند ساده بودم. در آن زمان قصد داشتم درباره تاريخ ديپلماسي ايران کتابي بنويسم. روزي به خودم جرأت دادم و يادداشت طرح اوليه کتابم را لاي پرونده‌هايي که بايد براي امضا نزد آقای آدمیت مي‌بردم گذاشتم و نزد وي رفتم. در آنجا در رابطه با اين کتاب با ايشان صحبت کردم. آدمیت پس از شنيدن صحبت‌هاي من براي بيش از نيم ساعت من را در اتاقش نگه داشته و مرتب در مورد کتابم صحبت کردیم. او با روي‌گشاده از پيشنهاده من استقبال کرد. وي راهنمايي‌هاي زيادي در آن روز کرد. پس از آن محل ماموريت هر دوي ما تغيير کرد. من براي يك ماموريت ديپلماتيك به آلمان رفتم و ايشان هم به هلند رفتند. در آنجا هم چون فاصله‌ها نزديك بود من چهاربار به نزد ايشان به هلند رفتم و او هم يك بار به آلمان و به منزل من آمد. آدمیت به‌طور مرتب يادداشت‌هاي کتابم را که براي من فرستادم مي‌خواند و راهنمايي‌هاي لازم را ارائه مي‌داد. من در مورد اين کتاب که در نهايت در سال ۱۳۴۹ منتشر شد مديون فریدون آدمیت هستم. فریدون آدمیت ناسيوناليست بود و در عقايدش هم به‌شدت ثابت‌قدم و استوار بود. تا جايي که وقتي مدير هلندي کنسرسیوم نفت با آدمیت به تندي حرف مي‌زند، آدمیت او را از اتاقش اخراج مي‌کند. پس از اين اتفاق، آدمیت به هند منتقل مي‌شود. در آن زمان جان‌اف‌کندي، رئيس‌جمهوري آمريکا آقای «گالبرایت» اقتصاددان معروف را به‌عنوان سفير به هند مي‌فرستد. آدمیت و گالبرایت در دهلي با هم بسيار دوست مي‌شوند و در اين رهگذر آدمیت با گالبرایت در مورد ايران و مسائل سياسي داخل کشور ايران دردل مي‌کند. مدتي پس از اين مسئله و پس از ترور «کندي» گالبرایت از هند فراخوانده شد. او پس از بازگشت به آمريکا کتابي را در مورد خاطراتش در هند منتشر مي‌کند. در اين کتاب دو صفحه هم در مورد روابطش با آدمیت مي‌نويسد ميني بر اينکه سفير ايران در هند رژيم ايران را قبول ندارد و منتقد سيستم سياسي در ايران است. خب هميشه عده‌اي هستند که کاري جز چاپلوسي ندارند. اين کتاب براي تخریب آدمیت تکثير شد. پس از اين به ماموريت هند آدمیت پايان داده شد و پس از اين بود که بازنشسته شد. او از وزارت خارجه کناره‌گيري کرد و در عوض کتاب‌هاي بسيار باارزشي نوشت. در مورد او گفتني‌ها بسيار زياد است. او حتي در ابتدا موافق انقلاب بود و حتي درصدد تاسيس يك حزب سوسيال دموکرات بود و کساني هم براي اين منظور جمع شده بودند اما تحولات بعدي مانع از اين مسئله شد. در هر حال امروز ما اين شخصيت علمي را از دست داديم و شادي روح او را خواستاريم.

* متن سخنراني در مراسم آدمیت

مجيز کسي را نمي‌گفت

مجيد يوسفی

مجید مهران از دیپلمات‌های بسیار با سابقه ایران است که سال‌ها قبل از خدمت در وزارت امور خارجه بازنشسته شد. او پس از آن به کار مطالعه و تحقیق پرداخته که حاصل آن را در مصاحبه‌ها، مقالات مختلف و به‌ویژه در کتاب خاطراتش آورده است. از آنجا که فریدون آدمیت نیز چند سالی را در خدمت وزارت امور خارجه بود درباره او و رفتارش و آثاری که نوشته است با مجید مهران گفت‌وگو کردیم که در پی می‌آید. آقای آدمیت یک شخصیت علمی و یک شخصیت سیاسی دارند. یک دیپلمات وزارت خارجه که از قضا تاریخ‌نگار هم هست. این دو وجه از شخصیت از سال‌های ۱۳۴۹ تغییر کرده و با استعفا یا عزل تبدیل به یک مورخ حرفه‌ای می‌شود. پرسش‌م در ابتدا این است که تا چه اندازه کناره‌گیری آقای آدمیت را یک کناره‌گیری و استعفا صرف می‌دانید و تا چه اندازه آن را اخراج و استعفای اجباری ایشان تلقی می‌کنید؟

در ابتدا عرض کنم که وقتی خبر فوت ایشان را شنیدم این خبر یکی از تلخ‌ترین خبرهای زندگی من بود. به دو دلیل این واقعه برای من تلخ بود. اول آنکه ما دیپلماتی در حد و اندازه آقای آدمیت چه در رژیم گذشته و چه در سال‌های پس از انقلاب نداشتیم. آدمیت دیپلمات ورزیده‌ای بود که به‌شدت به حوزه تاریخ سیاسی ایران و نسبتاً جهان تسلط داشت. ایشان حداقل به دو زبان آگاهی کامل داشت و تحصیلات عالی را طی کرده بود. دکتری علوم سیاسی و اقتصاد از دانشگاه لندن اخذ کرده بود. من به شخصه به یاد ندارم که دیپلماتی در ایران این همه کتاب منتشر کرده باشد و آدم مطلعی باشد. خلاصه اهمیت تاریخ‌نگاری ایشان به نسبت دیگران این بود که آدمیت تنها با سند به تاریخ نگاه می‌کرد اما امروز بعضی از مورخین را می‌بینیم که فقط داستان‌نویسی می‌کنند. آدمیت از رمان‌نویسی وحشت داشت. هیچ وقت بدون سند حتی یک یادداشت ننوشت. همه مباحثی که بدان می‌پرداخت توأم با سند و مدرک بود... این مقدمه را گفتم تا بگویم که هیچ‌گاه ایشان از وزارت خارجه اخراج نشد بلکه خواست ایشان بود که از این شغل استعفا دهد.

دلایل استعفا ایشان چه بود؟

همانطور که می‌دانید از بعد از ماجرای ۲۸ مرداد ۳۲ شاه تبدیل به یک پادشاه دیکتاتور شده بود. از جمله کارهایی که شاه بدان علاقه داشت این بود که عملاً خود وزیر خارجه بود و وزیر خارجه واقعی یک منشی در وزارتخانه محسوب می‌شد. طبیعتاً دکتر آدمیت در چنین دستگاهی نمی‌توانست گل کند. بنابراین در این فضا هم ماموریت هلند و هم ماموریت هند او ناتمام ماند و چون رساله‌ای پیرامون «اسناد مالکیت ایران به مجمع الجزایر بحرین» نوشته بود این حق را طبیعی می‌دید که در این مباحث و تصمیمات مهم سیاسی دست‌کم از او هم مشورت‌هایی خواسته شود. این رساله بخشی تاریخی داشت که در آن بسیار جامع و عمیق به مالکیت ایران اشاره شده بود. بنابراین برای ایشان ناگوار بود که شاه بدون مشورت با وزرا و سفرا و وزارت خارجه استقلال بحرین را به رسمیت بشناسد که آن هم با همه‌پرسی که همه می‌دانستند صوری و تشریفاتی بود. در واقع رفراوندوم واقعی در بحرین رخ نداد و رای‌گیری حقیقی صورت نگرفت. تنها یک نماینده از سازمان ملل آمد و به خواست انگلیس این استقلال برای بحرین حاصل شد. می‌دانید که هنوز هم در بحرین ایرانی‌ها زندگی می‌کنند و ایران را دوست دارند. آدمیت از این کار شاه خوشش نیامد و به او اعتراض کرد و طبیعی است که مورد غضب شاه قرار گرفت و ایشان هم استعفا داد. اما تعجب من از آن است که چرا پس از انقلاب ایشان مورد بی‌مهری قرار گرفت و در این دولت حتی حقوق بازنشستگی او هم پرداخت نشد. چون آدمیت هم آدمی نبود که اگر اشتباهی کرده عذرخواهی کند یا اینکه مجیز کسی را بگوید. مناسفانه تا روز مرگ به هیچ وجه حقوقی نمی‌گرفت. در صورتی که حقوق بازنشستگی مبلغی است که سال‌ها از اصل حقوق کارمند کسر می‌شود و متعلق به همان کارمند است که در داخل صندوق وزارتخانه متبوعه است اما چرا این را قطع می‌کنند من منطق آن را نمی‌فهمم.

شما هیچ حشر و نشری با ایشان داشتید؟

من سه، چهار بار بیشتر این مرحوم را ندیدم. چون من مامور وزارت خارجه در لندن بودم و ایشان مامور نیویورک بودند.

سمت ایشان در این دوره چه بود؟

ایشان نفر دوم نمایندگی ایران در سازمان ملل بود. یکی از اشکالات وزارت خارجه هم این بود و هست که کارمندان آن سال‌ها از همدیگر دور و از هم بی‌خبر بودند. اما به شخصه از مطالعات و نوشته‌های ایشان آگاه بودم.

شما خودتان آدمیت را بیشتر یک سیاستمدار می‌دانستید یا یک مورخ؟

اگر حقیقت را بگویم ایشان از یک نظر سیاستمدار خوبی نبود، چون به آیین دوست‌یابی آگاه نبود. ایشان خیلی متکبر بود. اگرچه شاید غرور تا اندازه‌ای مفید باشد ولی وقتی به مرز تکبر نزدیک می‌شود مذموم است. ایشان کمتر کسی را قبول داشت چه در تاریخ و چه در دیپلماسی. خیلی کم جوش و خروش بود. دوستان نزدیکش که در آخر عمر با او حشر و نشر داشتند حتی به انگشتان دست هم نمی‌رسید. آدمیت گوشت تلخ بود و این برای یک دیپلمات صفت مثبتی نیست. دیپلماسی یک هنر است و شما باید به دوستان خود اضافه کنید، اما آنچه که یادم است دشمنان ایشان طی این سال‌ها زیاد شده بود.



یکی از شائبه‌هایی که در روابط اجتماعی ایشان من شنیده‌ام ارتباط ایشان با تقی‌زاده بود. کیفیت این ارتباط چگونه بود؟

تقی‌زاده در زمانی که ایشان در دانشگاه لندن درس می‌خواند سفیر ایران در لندن بود. تقی‌زاده به ایشان این فرصت را داد که بیشتر دوره تحصیل در لندن و در دانشگاه باشد یا در آرشیو وزارت خارجه in the office یا record the office تا اسناد لازمه را جمع‌آوری کند. آدمیت در همه این سالها بیش از اینکه در کار خود حضور داشته باشد در کتابخانه‌های وزارت خارجه انگلیس یا در دانشگاه بود. اما پس از پایان تحصیلات آدمیت تا آخر عمر از تقی‌زاده بد می‌گفت. من هنوز هم رمز آن را پیدا نکردم. تقی‌زاده در حق آدمیت خیلی کمک کرد اما آدمیت پاسخ خوبی به نیکی‌های تقی‌زاده نداد. هیچ دلیلی برای این کار وجود نداشت. می‌گویند که تقی‌زاده او را وادار می‌کرد که کارهای نوشتاری او را ماشین بزند اما این هم دلیل موجه‌ای برای بدگویی‌های آدمیت نیست.

خودتان هیچ تجربه‌ای از این بدخلقی با ایشان داشته‌اید؟

من يك برخورد خیلی کوتاه داشتم. يك بار وقتی از ماموریت ژاپن برمی‌گشتم وقتی به دهلی رسیدم پنج دقیقه وقت گرفتم که بروم به ملاقات ایشان. در آنجا دیدم که اتاق‌هایشان از اتاق کارمندان فاصله زیادی دارد و اصولاً کسی را هم به اتاق خود راه نمی‌دهد. ایشان نفر دوم سفارتخانه ایران در دهلی بود. ایشان نه از هندها خوشش می‌آمد نه از همکارانش. با من هم در همان دیدار چند دقیقه‌ای خیلی سرد برخورد کرد. اما با همه این توصیفات که عرض کردم درگذشت ایشان يك ضایعه اسفناک در تاریخ دیپلماسی ایران و نیز تاریخ‌نگاری ایران بود. من اعتقاد دارم که طی یکصد سال اخیر ما حتی پنج نفر در وزارت خارجه نداشتیم که هم دیپلمات برجسته و هم مورخ علمی باشد.

طی این سالها کسانی هم سطح ایشان بودند؟

من کسی را سراغ ندارم. شاید بشود عباس اقبال آشتیانی را هم‌تراز ایشان در حوزه تاریخ‌نگاری دانست.

مرحوم اقبال که در وزارت خارجه نبود بلکه بیشتر يك دبیر تاریخ و ادبیات بود.

بله، البته اقبال هرگز امکانات آدمیت را نداشت. اقبال هرگز به کتابخانه‌های خارجی دسترسی پیدا نکرد. اقبال با اسناد و مدارکی که در زمان او موجود بود توانست کارهای قابل ملاحظه‌ای را منتشر کند. من اشاره می‌کنم که کتاب تاریخ مغول ایشان اثر منحصره‌فردی است. این کتاب هم قلم شیوایی دارد و هم خیلی دقیق نوشته شد.

پدیده عجیبی که من در آدمیت دیده‌ام این است که ایشان کتاب «امیرکبیر و ایران» را در سن ۲۱ سالگی نوشته است. یا کتاب میرزااحسین‌خان سپهسالار را در سن ۲۷ سالگی منتشر ساخته است. خیلی شگفت‌انگیز است که آدمی در این سن و سال بخواهد چنین قلم شیوا و مفاهیم پخته‌ای را در اثرش منتقل کند؟ ارزیابی شما این است که این کتاب مستقلاً و به تنهایی نوشته شده است؟

پدر آدمیت، آقاعباسعلی آدمیت سالها منشی جعفرخان مشیرالدوله بود و با ایشان همکاری داشت. مشیرالدوله هم از سفرای ایران در استانبول بود. بعضی‌ها هم معتقد بودند که پایه ماسون را او در ایران بنیاد گذاشت. البته این را یقین نمی‌دانم. اقوال اینگونه است. طبعاً در خانه آدمیت رجال مهمی آمد و شد داشتند و ناچارم که از گروه «جامعه آدمیت» هم سخن به میان آورم که شایعاتی است که مرحوم آدمیت و پدر ایشان يك انجمنی را به نام جامعه آدمیت تاسیس کرده بود و این جامعه يك کپی از انجمن ماسونها بود. اما عده‌ای این قول را مردود می‌دانند. چون دکتر مصدق خودش عضو این گروه بود و بعداً استعفا داد. مصدق به شدت از ماسون بیزار بود. به هر حال منظور من این است که پدر ایشان مشهور بود و با بزرگانی حشر و نشر داشت. دکتر آدمیت تحت تاثیر این نوع محافل بود. این محافل هم در زمان خودش یکی از محافل ناب سیاسی ایران محسوب می‌شد. حدس می‌زنم که این نوع اتفاقات در زندگی آدمیت خیلی موثر بود.

من مصاحبه‌ای را در روزهای آخر زندگی مرحوم عبدالحسین نوایی ترتیب داده بودم که ایشان معتقد بود که کتاب‌های آدمیت که پیرامون مشروطیت نوشته شده به شدت تحت تاثیر «جامعه آدمیت» است. او اعتقاد داشت که آدمیت همه تاریخ را ندیده است. حتی نقش پدرش را در این مورد خیلی پررنگ می‌دید؟

بعید نیست. چون آدمیت خیلی سند داشت. می‌گویند هر سندی که در منزل مشیرالدوله بود بعدها مورد استفاده ایشان قرار گرفت. من مورخی در ایران نمی‌شناسم که به چنین اسناد درجه یکی دسترسی داشته باشد.

اقوالی هم هست که پاره‌ای از آثار ایشان را حاصل يك کار جمعی می‌دانند؟

من این را نشنیدم. اما آدمیت مرد آزاده و آزاداندیش بود. اگر ما طی این یکصدسال بخواهیم ۱۰ روشنفکر انتخاب کنیم ایشان در راس آن ۱۰ نفر بود. در نتیجه ایشان به آخوندزاده و تالوف گرایش پیدا کند. آدمیت دغدغه‌های ملی



و وطنی داشت. واقعا به دنبال حقیقت بود. اگر از عمق و ذات يك ماجرا آگاه نمی‌شد هرگز آن را نمی‌نوشت. در حوزه کاری هم من ایمان دارم که فریدون آدمیت هرگز متعلق شاه و دربار نبود و به همین جهت هم آن سیستم به او اجازه فعالیت بیشتر نداد. شاه چاپلوس و مجیزگو می‌خواست و آدمیت چنین شخصیتی نداشت.

در دوران پس از انقلاب هم هرگز به ایشان توجه‌ای نشد با آنکه ایشان در سال‌های دهه ۴۰ با دستگاه پهلوی مشکل پیدا کرد اما این امتیازی در این دوره محسوب نشد؟

من واقعا نمی‌دانم، اما ایشان سر ستیز با دین نداشت. شاید در تحقیقات خود اشاراتی به دین‌ستیزی کرده باشد اما خودش هیچ‌گاه علنا مخالفتی با دین ابراز نکرد. نکاتی هست که يك کدورت‌هایی ایجاد کرد.

هیچ نکته‌ای برای مثال دارید؟

مثلا ایشان در مورد فتوای آیت‌الله میرزای شیرازی نسبت به تحریم تنباکو معتقد بود که چنین فتوایی موجود نیست. ایشان می‌گوید که من خط ناصرالدین‌شاه را دارم که ناصرالدین‌شاه گفته است « ما چنین فتوایی را ندیده‌ایم » و آدمیت می‌گوید: « من هم در هیچ سندی ندیدم اما وقتی که این شایعه پیچید که میرزای شیرازی تنباکو را تحریم کرده کسی نرفت این فتوا را ببیند. خود میرزای شیرازی هم این مسئله را نفی نکرد. »

پس این متنی که از میرزای شیرازی درباره تنباکو وجود دارد چیست؟

آدمیت می‌گوید من چنین سندی ندیدم. آدمیت بعد از استعفا از وزارت خارجه دل‌سرد شده بود، حتی نمی‌خواست کسی را ببیند. من آخرین کاری که از این مرحوم خواندم جزوه‌ای بود به نام « آشفتگی فکر تاریخی » که خیلی زیبا و قشنگ مسائل را بازگو کرده بود.

شما چه برداشتی از این جزوه دارید؟

ایراداتی در مورد تاریخ‌نویسی زمان حاضر بود که غالبا بدون دقت و کمتر با منبع و ماخذ است. حتی يك بخش از مقاله يك کنایه‌ای هم به جلال آل‌احمد زده است. در بخشی از مقاله آورده که «جلال با آن قلم آشفته و شلخته‌اش» در واقع نگارش جلال را نمی‌پسندید که مبتدا و خبر را پس و پیش می‌آورد و از جملات کوتاه کوتاه استفاده می‌کرد.

تصور می‌کنید که چرا جلال آل‌احمد برای آدمیت يك «موضوع» شده بود؟

چون آل‌احمد در سال‌های ۵۰ به صورتی عجیب يك الگو شده بود. به نظر آدمیت هم می‌خواست این پرده را بالا بزند که آل‌احمد چندان نویسنده ارزشمندی نیست. فقط چند تا داستان نوشته است.



<http://shirva.blogspot.com>

آدمیت شناسی!

"ما دیپلماتی در حد و اندازه آقای آدمیت چه در رژیم گذشته و چه در سال‌های پس از انقلاب نداشتیم."

"ایشان خیلی متکبر بود. اگرچه شاید غرور تا اندازه‌ای مفید باشد ولی وقتی به مرز تکبر نزدیک می‌شود مذموم است. ایشان کمتر کسی را قبول داشت چه در تاریخ و چه در دیپلماسی. خیلی کم جوش و خروش بود. دوستان نزدیکش که در آخر عمر با او حشر و نشر داشتند حتی به انگشتان دست هم نمی‌رسید. آدمیت گوشت تلخ بود و این برای يك دیپلمات صفت مثبتی نیست. دیپلماسی يك هنر است و شما باید به دوستان خود اضافه کنید، اما آنچه که یادم است دشمنان ایشان طی این سال‌ها زیاد شده بود."

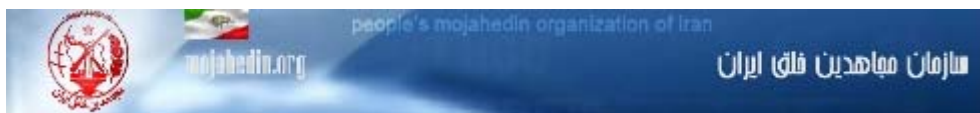
اگر بگویم که جمله‌ی اول و پاراگراف دوم را فقط يك نفر در توصیف فقط يك نفر! گفته آن هم به فاصله‌ی کمتر از دو سه دقیقه چه حس‌ی پیدا می‌کنید؟ این جملات را آقای‌ی به نام مجید مهران که به گفته‌ی روزنامه‌ی کارگزاران دیپلماتی "بسیار" با سابقه و نویسنده‌ی کتاب خاطراتش است، در مصاحبه‌ی درباره‌ی فریدون آدمیت گفته. "دوست دارم کتاب خاطرات این آقا رو بخونم"



تصورش را بکنید که کسی این صحبت های آقای مهران را معیاری قرار بدهد برای قضاوت درباره‌ی تاریخ دیپلماسی ایران؛ وقتی که "گنده‌ترین" دیپلمات ما متکبری است که آداب معاشرت نمی‌داند وای به حال بقیه!

*

اما گذشته از این هنرمندی؛ بعضی مطالب شماره‌ی امروز کارگزاران درباره‌ی مرحوم آدمیت نشان می‌دهد که آرام آرام نوع رفتار ما با افراد مرده دارد به بلوغ نزدیک می‌شود، ای کاش بتوانیم به جمله‌ی مشهور محمد قاند عمل کنیم. "به مرده‌گان نمره‌ی انضباط بدهیم و بگذاریم که استراحت کنند".



به یاد دکتر فریدون آدمیت

کریم قصیم

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

«ما به لفظ دانش نخواهیم جز روشنی و پیدایی وجود چیزها، و نه بدانسته جز چیز روشن و پیدا، و نه بداننده جز علت و سبب روشنی و پیدایی چیزها. و به بی دانشی نخواهیم مگر پنهانی و پوشیدگی وجود چیزها، و نه بنا دانسته مگر پوشیده و پنهان.»



ما به جهان عقل جهان آگهی و بیداری و روشنی و صفای وجود خواهیم... جهان دانش و خرد جهان بیداری است که وجود هر حقیقت در خود به خرد روشن توان یافت.»

مصنفات افضل الدین کاشانی

نقل در تارک کتاب «اندیشه های طالبوف تبریزی»

را

«سلام دکتر... من طهمورث هستم، قرار بود زنگ بزنگ به شما و وضع فشار خونم اطلاع دهم... بله... ظاهراً که بد نیستم، البته گاهی سردرد و فشار عصبی هست... بله... اگر فرصت کردید امشب، یا فردا شب سری بزنید، خودتان چک بفرمائید، سپاسگزار می‌شوم.»

دکتر آدمیت ۱ بود! طبق قرار و مداری که با هم داشتیم، پس فردا شب هر تماسی می‌رفتم خدمتشان... مگر این که وضعیت اورژانس می‌شد.

همیشه از شنیدن صدای دکتر خوشحال می‌شدم. نگران حالشان بودم. نه به خاطر سلامت جسمی، بلکه بابت وضع امنیت ایشان و وظیفه‌ی پی که عهده‌دار شده بودم. می‌ترسیدم حزب‌اللهیها و دیگر عماله اکره خمینی بریزند منزلشان و این مرد «یکه» روشنفکری ایران معاصر را با خود ببرند...

در آن سه سال پراختاب و تنش (اواخر تابستان ۶۰ الی اردیبهشت ۶۳) که هنوز ایران بودم، و نیز بعدها، اغلب خطر چنان یورش می‌رفت. خودم شاهد حمله‌های رذیلانه پادوهای سیاسی - مطبوعاتی خمینی نسبت به ایشان در این و آن روزنامه بودم و گاه این هجمه‌ها شدید می‌شد. رجاله‌های تازه به دوران رسیده، یا کسانی - مثل علی اکبر ولایتی - که زیر چتر خمینی، یا به رکاب وزارت داشتند، با قلم انداز کردن سریالهای معجول تاریخی در کیهان و... اهانت به تألیفات و شخصیت علمی دکتر آدمیت، «سهم امام» خود را می‌پرداختند.

طی سالهای بعد از بهار آزادی، در گروهی که فعالیت سیاسی داشتیم، نگران وضع امنیت ایشان بودیم. یکی از رفقا با دکتر رابطه داشت. نشریه را برایشان می‌برد و جویای وضع و حال می‌شد. گفته بودند تلفنهای تهدید آمیز می‌شود... مشکلات دیگر و... بعدها که خودم می‌دیدمشان همین خبرها تکرار می‌شد. ولی دکتر نمی‌خواست خانه عوض کند و به اصطلاح مخفی شود.

ما برای زندگی دراختفا، درصورت لزوم جا به جا کردن و حتی فرار دادن رفقا و شخصیت‌های فرهنگی - سیاسی به خطر افتاده امکاناتی سراغ داشتیم.

تابستان سال ۶۰ که به همت و ابتکار آقای رجوی شورایی ملی مقاومت تأسیس شد، برخی از رفقای آن زمان عازم پاریس شدند. آن وقت ادامه کسب اطلاع از وضع دکترآدمیت را من به عهده گرفتم. پزشک بودن محمل مناسبی برای رفت و آمد بود.

دفعه اول طبق قرار قبلی به هیأت پزشک به منزل ایشان رفتم. طبقه هم کف ساختمان سه طبقه‌یی در خیابان یوسف آباد. سرساعت دق‌الالباب کردم خودشان بازکردند. به نظر نمی‌رسید غیرازدکتر کسی آن جا باشد. بعدها دانستم که از مدتها قبل تنها زندگی می‌کردند. در طبقه سوم آن خانه برادرشان سکونت داشتند. من پیشتر دکتر را چند بار دیده بودم ولی از نزدیک تازه آشنا می‌شدم. مردی بلند بالا، با لباس آراسته، متین و موقر، همچون یک استاد دانشگاه فرنگی. خوش‌صورت با پیشانی صاف و بلند، چشمانی باهوش و مهربان از پشت عینک سیاه شاخی، که چهره ایشان را کمی لاغر می‌کرد.

در اتاق پذیرایی ساده و پاکیزه شان، با لطف و صمیمیت خاص از من پذیرایی کردند و ... این‌طور رابطه تقریباً سه ساله ما شروع شد. از آن به بعد هر وقت سراغ ایشان می‌رفتم، بی‌تعارف وارد گفت و گو می‌شدیم. با آن که از مصاحبت ایشان، که استادی یگانه در شناخت تاریخ سده گذشته و حال ایران به شمار می‌رفتند، بسیار مستفیض می‌شدم، ولی اوایل سعی می‌کردم زیاد وقتشان را نگیرم. پائیز و زمستان ۶۰ نخست هر هفته یک بار و سپس با فاصله‌های بیشتر، با قرار قبلی، به ایشان سر می‌زدم. برای تماس‌های تلفنی طبعاً می‌بایست نامها و محل‌هایی می‌داشتیم. اسم مستعار «طهمورث» را خودشان انتخاب کردند. گفتند چون این اسم یکی از برادرانشان است، بهتر در خاطرشان می‌ماند. تماس ما دو طرفه بود. آن سالها من روزی چند ساعت در مطبی جنوب شهر تهران کار می‌کردم. قرار شد به آن جا تلفن کنند و راجع به حال و روز و «وضع فشارخون و سردرد هاشان» - یا آزار و اذیت رژیم - مرا در جریان بگذارند. البته، وضع سلامتی جسمی‌شان هم خیلی خوب نبود. می‌گفتند دیگر نمی‌توانند طولانی کار کنند، مداوم روزی سه چهار ساعت بیشتر تاب نمی‌آورند. با این حال، کماکان روی تألیفات جدید کار می‌کردند.

رفته رفته، روابط ما صمیمانه شد. احساس می‌کردم دکتر از دلوایسی صمیمانه و آمیخته به احترام و وظیفه شناسی که از نسل جوانتر سیاسی نسبت به خود می‌دید، خشنود بود.

ایشان شخصیت وارسته‌یی داشت. با آن که آشکارا در وضع سختی زندگی می‌کرد، شکایتی نمی‌کرد که هیچ، با علو طبع و بزرگواری حتی این جا و آن می‌خواست امداد رسانند. روابط ما به تدریج گرمتر شد. بحث کوتاه سیاسی هم می‌کردیم. وقتی نشریه «پیام آزادی» یا حتی مطالبی که از شورایی ملی مقاومت به دستم می‌رسید به ایشان می‌دادم، ضمن تشکر، پرس‌وجو می‌کردند. بیشتر از مسائل جاری می‌پرسیدند و نظر مرا نسبت به حرف‌های خمینی و وقایع و رویدادهای روز می‌خواستند بدانند... من هم به نوبه خود از مسائل تاریخی که ابهام و ناآگاهی داشتیم از ایشان استفسار می‌کردم. راجع به طالبوف یا رسولزاده و سلطانزاده و برخی دیگر از قدیمترین شخصیت‌های سیاسی چپ ایران می‌پرسیدم و ایشان با روی خوش و حوصله جواب می‌داد. دکترآدمیت رازدار و خیلی وقت شناس بود. در گفت و شنود به طرف صحت توجه داشت و با دقت به سخن وی گوش می‌کرد و حوصله به خرج می‌داد. بسیار نکته سنج و موشکاف بود، گاه مزاح و مطایبه هم می‌کرد. از این که در ایران این قدر اطبا به سیاست می‌پردازند ابراز تعجب می‌نمود و نام‌های قدیم و جدید را می‌شمرد: دکترکشاورز، ساعدی، هزارخانی و...

اواخر سال ۶۲ که ترجمه کتاب «جباریت» را تمام کردم، اول از همه آن را بر دم خدمت دکتر. از سر لطف وقت گذاشتند و آن را مطالعه کردند. مطلب و ترجمه را ستودند و آن را مفید و مناسب زمانه دانستند. پیشنهاد کردند نام آن را به «نقد و تحلیل جباریت» تکمیل کنم، که با میل پذیرفتم. بعد صحبت افتاد به این که کدام ناشری حاضر می‌شود چنین متن گزنده‌یی را - که تداعی وضع هواداران و حاکمیت خمینی را می‌کرد - به چاپ رساند. من کسی را نمی‌شناختم. ایشان با محبت خودشان پا پیش گذاشتند ناشری را سراغ کردند و چندی بعد مرا فرستادند به دفتر انتشارات دماوند پیش خانم دکترکوبان، که شجاعت این کار را داشتند و زحمت آن را قبول کردند.

متأسفانه در اوائل سال ۶۳ می‌بایست از ایران خارج می‌شدم. دکترآدمیت در جریان بودند. آخرین بار که خدمتشان رسیدم (اردیبهشت ۶۳)، مدتی دراز از هردری سخن گفتیم. ایشان از سر لطف، دو نسخه از آخرین کتاب‌های خودشان (تشتت در فکر تاریخی و اندیشه‌های طالبوف تبریزی) را که می‌دانستند دوست می‌دارم، به رسم هدیه برایم امضا کردند. رویشان را بوسیدم و وداعشان گفتم. لطف و محبت ایشان، از طریق نامه های خانم کوبان ادامه یافت.

چند روز پیش وقتی خبر فوت ایشان را شنیدم، سخت متأثر شدم. تمام آن روز به یاد آن دیدارها با «طهمورث» بودم. کتاب طالبوف را جستم، یک بار دیگر مقدمه آموزنده آن «مورخ فلسفی» بزرگ ایرانی را باز خواندم. دلم گرفت که دیگر نیست. کتاب را بستم و گذاشتمش کنار قاب عکس پدر مرحومم روی قفسه کتابها که پشت سنگی خوش تراش جای گرفته است. دوستی به خط خوش روی صیقل سنگ نوشته: یادش به خیر.

رسم نیک

رسم نیکی است که درسوگ درگذشت بزرگان فکر و فرهنگ میهن خویش، به کوری چشم دشمنان ولایت فقیهی ایران و ایرانی، نوشته‌یی از تألیفات ذیقیمت آنها را بازخوانیم. به همین مناسبت از خوانندگان محترم اجازه انتخاب می‌گیرم:

«تحقیق من در تاریخ افکار اجتماعی و سیاسی قرن گذشته که در چند کتاب انتشار یافته و با ایدئولوژی نهضت مشروطیت تمام می‌شود، بر رویهم چند جهت مشخص دارد:

بررسی اندیشه‌های متفکران اجتماعی به طور اخص؛ شناخت شیوه تفکر کلی روشن‌اندیشان و نوآوران افکار؛ تحول فکری سیاسی درون نظام کهن؛ و ریشه‌های فکری حرکت مشروطه خواهی.

در جهت اول، به شخصیت فردی و تأثیرش در عقاید و آرای هر نویسنده اجتماعی، نگرش کلی و سرچشمه افکار او، تحول آن در گذشت زمان، و خاصه به رابطه افکار با مسائل اجتماعی و سیاسی زمانه توجه داده‌ام.

در جهت دوم، سعی کردم که ترکیب کلی از رگه‌های مشترک عقاید متفکران و نویسندگان اجتماعی را به دست دهم، آنان که ترجمان جریانهای فکری جدید بودند و به طرد ابهامات ذهنی و تاریک اندیشی برخاستند. تأکیدم بر این بود که اندیشه‌ها در عین این که آفریده ذهنی آدمی است زاده جامعه است. گرچه عامل تبدل افکار در سرتاسر جامعه‌های مشرق زمین تماس با مغرب بوده است... اما تحول جامعه‌ها تحت تأثیر همان افکار انکار ناپذیر است.

در جهت سوم، سیر تحول فکری سیاسی را درون نظام حاکم شناساندم، نظامی که تحت تأثیر فشار حوادث، شکستهای نظامی و سیاسی، ناتوانی اقتصادی در برابر تعرض و سلطه مغرب زمین - گرفتاری بحران گشت و هستی‌اش از درون مورد تهدید قرار گرفت. بحرانی که در نوشته‌های اهل دولت و حتی عواملان محافظه‌کار آن نیک جلوه می‌کند...

در جهت چهارم، همان اندازه به تحلیل نظری از فلسفه سیاسی مشروطگی پرداختم که خواستم تعارض تعقل اجتماعی جدید را با بنیادهای سیاسی کهن، در جامعه متحول باز نمایم. اما کار مورخ فلسفی به این جا پایان نمی‌یابد. پس از غور و بررسی همه آن جهات مختلف، باید ترکیب منسجمی از مجموع آن عقاید و آرا و جریانهای فکری به دست بدهد، اگر از اصل انسجام پذیر باشند. از این رو آن را در وجه شرطی آوردم».

- به نقل از مقدمه کتاب «اندیشه‌های طالبوف تبریزی»، نوشته فریدون آدمیت تلفن مطب زنگ زد. گوشي را برداشتم:

پانویس

۱ - دکتر فریدون آدمیت متولد ۱۲۹۹ شمسی، در ۱۰ فروردین امسال (۱۳۸۷) در سن ۸۷ سالگی در تهران بدرود حیات گفت. وی در ۲۱ سالگی فارغ‌التحصیل حقوق و علوم سیاسی شد (تذ: امیرکبیر، بعدها یکی از پرفروش ترین کتابهای وی)، در همان دوره دانشجویی چون می‌بایست برای امرار معاش کار کند (پدرش قبلاً فوت کرده بود) به خدمت وزارت خارجه درآمد و پس از پایان تحصیل در ایران در سال ۱۳۲۳ به مأموریت دبیری سفارت ایران به لندن رفت. همزمان در دانشکده علوم سیاسی و اقتصاد لندن، تاریخ و فلسفه سیاسی خواند و دکتر گرفت. پس از بازگشت به ایران در ۱۳۳۰ به مأموریت در نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد رفت، در دوران مأموریتش کتاب جزایر بحرین: تحقیق در تاریخ دیپلماسی و حقوق بین‌الملل را به انگلیسی نوشت و در نیویورک منتشر کرد. در مهر ۱۳۳۹ سفیر ایران در لاهه و دو سال بعد سفیر ایران در هندوستان شد. دکتر آدمیت همزمان ۲۰ سالی کرسی داور بین‌المللی در «دیوان دائمی حکمیت» دادگاه لاهه را داشت. در ۴۲ سالگی از خدمت دولتی با ذکر یک جمله استعفا داد که شهرت یافت: «آقای وزیر خارجه تقاضای بازنشستگی دارم». بعد یکسر به کار پژوهش تاریخ سده گذشته ایران و نگارش مشغول شد. یکی از ویژگیهای خاص آثار فریدون آدمیت، دسترسی او به منابع خطی و بسیار مهم زمان مشروطه است که بخشی از آن در کتابخانه شخصی پدر او وجود داشته و بخشی را هم خود تهیه کرده است.

فهرست آثار و تألیفات وی طولانی است، بیشتر از ۲۵ کتاب. این جا مهمترین آنها را می‌آوریم:

- شورش بر امتیازنامه رژی

- میرزا فتحعلی آخوند زاده،

- اندیشه‌های طالبوف تبریزی



- میرزا آقاخان کرمانی

- اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار

- فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران،

- فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران،

- مجموعه مقالات تاریخی،

- آشفستگی در فکر تاریخی،

- افکار سیاسی و اجتماعی اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار (با هما ناطق)،

- عقاید و آرا شیخ فضل الله نوری

- انحطاط تاریخ نگاری در ایران.

۲ - کتاب طالبوف دکتر آدمیت و برخی دیگر از کتابهای آن زمان ایشان در همان انتشاراتی دماوند درآمده بود. آن زمان اگر ناشری جرأتش را داشت، هنوز می شد کتاب را بدون جواز ارشاد چاپ کرد. کنترل بعد از چاپ صورت می گرفت.

من اواخر اردیبهشت ۶۳ از ایران رفتم، بنا به اطلاعی که از خانم دکتر کویان دریافت کردم، گویا بعد از چاپ سوم و پخش کتاب که آن را خوانده بودند، نوکران استبداد می ریزند به چاپخانه مربوطه و همه موجودی کتاب را خمیر می کنند و چندی بعد هم انتشاراتی دماوند را می بندند.

به نقل از نشریه مجاهد شماره ۹۰۲